

قانونمندی، دیموکراسی، مردم سالاری و دولتداری



بالاترین آرزوی افراد بشر آن است که جهانی پدید آید که نوع بشر در آن جهان از آزادی فکر و بیان برخوردار و از بیم و پریشانی رها باشند.

آزادی



هنوز به اندازه زمانی که میخواستیم راهم را بیابیم تنها هستیم. اما اکنون وظیفه تاریخی ام را حس میکنم. نه همسر دارم، نه فرزند، نه برادر و دوستانم تنها تا زمانی با من دوست میمانند که هم عقیده باشیم، اما شادم. از زندگی چیزی را حس می کنم که همان نیروی عظیم درونی است که همیشه داشته ام و هم توانایی ارتباط با دیگران و احساس محتومی در مورد رسالتم دارم که هیچ ترسی در دلم بر جای نمی گذارد. (چه گوارا)

آزادی، گرچه از دیرگاه در شمار مفاهیم برجسته و فاخر فلسفه سیاسی بوده، در دنیای جدید نیز نگاهی گسترده و نو به آن شده و اهمیت افزون تری یافته است. این اهمیت از چه رو است؟ آیا انسان دنیای قدیم با این مفهوم فریه فلسفی و دینی و اجتماعی زندگی کنونی، بیگانه بوده است؟ پاسخ هر چه باشد از یک نکته نمی توان غفلت کرد و آن اینکه آدمی همواره آزاد چشم به جهان می گشاید و خداوند، آزادی را به طور تکوینی در نهاد او به ودیعت نهاده است. گرچه بنا به نوشته برخی اندیشمندان، تولد آزاد آدمی، در بند بودن همواره اش را در زندگی جمعی به دنبال داشته است. آزادی در دنیای قدیم و جدید دغدغه تمامی آزاداندیشان و آزادمندان بوده است. آزادی چیست و چرا درباره آن سخنان والا و دل ربایی گفته شده و می گوئیم؟ در یک کلام باید گفت آزادی جوهره انسانیت و آدمی بودن و آدمی زیستن است. آزادی یعنی آن که بتوانی آن گونه رفتار کنی که خود، آن را برگزیده ای. مانعی در پیش نباشد و فارغ از هر چه و هر که به آن چه مطلوب تو است دست یابی و آن کنی که می خواهی. اما آیا این تعریف دست یافتنی است؟ به طور مسلم، پاسخ منفی است. انسانی که دائم در تعامل با دیگران به سر می برد، نمی تواند به همه خواسته ها و انتخاب ها و گزینش های خود دست یابد.

از این رو، آدمی، لاجرم باید به سمتی حرکت و میل نماید که بتواند از حد مطلوب و مطمئنی از این عنصر جوهرین شخصیت و هویت انسانی خویش بهره مند گردد.

در پاسخ به چپستی آزادی و فضاهای گوناگون آن، آثار متنوع و متعددی نگارش شده است. اما این پرسش جای طرح و بررسی دارد که چرا تا کنون بشر به یک پاسخ، برداشت و تفسیر واحد و مورد اجماع از آزادی دست نیافته است و تلقی های گوناگونی از آزادی رواج دارد. به نوشته آیزایا برلین «در تاریخ بشر همه اخلاقیون آزادی را ستوده اند. اما معنی آزادی نیز مانند کلمات خوشبختی، خوبی، طبیعت و حقیقت به قدری کشدار است که با هر گونه تفسیری جور

می آید.» و می نویسد، نویسندگان تاریخ عقاید، بیش از دوصد تعریف برای این واژه ثبت کرده اند. اگر چه مفهوم آزادی همواره پر ابهام و رازآلود بوده است، اما همواره یک خواست همگانی بوده و هست.

در یک بحث از مفهوم آزادی می توان به «آزادی منفی» و «آزادی مثبت» اشاره کرد. آزادی منفی را در فارسی باید به «رهایی» یا «آزادی از» بازگردانیم. آزادی از، یعنی آزاد بودن از یک رشته منع ها و زنجیرها و زورها، آزادی از بیگانگان، آزادی از سلطان جبار، آزادی از حاکمان زورور و آزادی از زنجیرهایی که بر دست و پای انسان بسته شده است. کسی که در زندان است، طالب آزادی از و آزادی منفی است. می گوید در زندان را باز کنید تا از زندان بیرون بروم. کسی که بنده است و طالب آزادی است.

کسی که دست و پای او را به زنجیر بسته اند، می خواهد زنجیر را نفي کند. از این جا است که فضاهای آزادی مطرح می شود و افراد مطلوب و مقصود خود را طرح می نمایند. غالباً بسیاری از اختلافات مکاتب نیز، به غیر از اختلاف در میانی نظری، از این جا ناشی می شود. چنان که می توان گفت در دیدگاه غالب اندیشمندان غرض از دست یابی به آزادی، رسیدن به سعادت و کمال است. می توان گفت که در نگاه مردان نیز، آزادی روشی است برای دستیابی به هدفی دیگر که همانا رسیدن به کمال و سعادت.

از این رو است که پاره ای از متفکران، برای دستیابی به این هدف متعالی، آزادی را به نحو مطلق جایز دانسته است. انسان با آزادی مطلق در راه رشد استعدادهای متعالی تلاش می رود و سعی می کند به قله های تعالی و کمال دست یابد. به این ترتیب، انسان آزاد متولد شده، به دلایل گونه گون در سرتاسر زندگی در پیچیده و از هر سوی محدود می شود. فضایی که در آن افزون بر حاکم شدن کسان نالایق بر جان و مال و ناموس مردم، آن حقوق اساسی ای که بر آن تأکید و توصیه کرده بود به اندیشه جبرگرایانه جاهلی تقلیل میابد و حقوق اساسی مردم و به ویژه حق پر ارزش آزادی در گستره وسیع آن پایمال و از آنان دریغ می شود.

امر به خوبی ها و پاکي ها و نهي از بدی ها و ناشایستگی ها در حوزه عمومی و نظارت بر کار حاکمان و کارگزاران، در شمار اساسی ترین حقوقی است که هر انسانی در اندیشه انسانی خویش ملزم و موظف به برخورداری و ادای آن است. این حق، اما زمان و مکان نمی شناسد و در تمام تاریخ زندگی بشر جاری است و تمام زندگی انسان را مشروب می سازد. آزادی در نظارت بر اعمال و رفتار حاکمان و حتی قیام در برابر حکم رانان جائر به وضوح طرح شده است. ایشان، خود، در عمل به انسان ها آموخت که این حق، مشروع و اساسی است و در پاره ای از موارد باید از جان گذشت تا بتوان بر حکومت و حاکمان تأثیر نهاد.

درواقع باید گفت که آزادی در شمار ارزش های اصیل، اساسی و والای هر انسانی است که در این کره خاکی نفس می کشد و زندگی می کند. حکومت های مستبدی که در طول تاریخ بر انسان های بی شماری حکم رانده اند و حضور مستبدانه این حکومت ها فضا را برای معنویت تنگ و تاریک کرده است. در فضای زور و خشونت، حرکت به سمت معنویت و سعادت دست نیافتنی و دشوار گردیده است.

آزادی یکی از اصیل ترین ارزش های نوع بشر به شمار می رود؛ به گونه ای که همگان آن را می ستایند. فیلسوفان متأذیبیک و فلاسفه علوم اجتماعی، به ویژه حقوق و سیاست و عالمان علوم اجتماعی نیز در این زمینه سخن ها رانده اند. با این که مفهوم آزادی جزء مفاهیم بدیهی محسوب می شود ولی در رسیدن به آن، گرفتار دشواری ها و پیچیدگی های فراوانی هستیم. در زمینه تعریف آزادی، نمی توان تعریف روشنی از آن عرضه کرد و هر مکتب و فلسفه ای با توجه به پیش فرض های خود، به تفسیر آن پرداخته است؛ بر این اساس، سوء تفاهم و اختلاف نظر در این مفهوم انتزاعی، فراوان به چشم می خورد.

مطهری، در کتاب تکامل اجتماعی انسان می نویسد: «آزادی یکی از بزرگترین و عالی ترین ارزش های انسان است؛ به تعبیر دیگر، جزء معنویات انسان است. معنویات انسان، یعنی چیزهایی که مافوق حد حیوانیت اوست. آزادی برای انسان، ارزشی مافوق ارزش های مادی است. انسان هایی که بویی از انسانیت برده اند، حاضرند با شکم گرسنه و تن برهنه و در سخت ترین شرایط، زندگی کنند ولی در اسارت یک انسان دیگر نباشند و آزاد زندگی کنند.»

دیموکراسی



اما آزادی چیست و چرا درباره آن سخنان والا و دل ربایی گفته شده و می‌گوییم؟ در یک کلام باید گفت آزادی جوهره انسانیت و آدمی بودن و آدمی زیستن است. آزادی یعنی آن که بتوانی آن گونه رفتار کنی که خود، آن را برگزیده‌ای. مانعی در پیش نباشد و فارغ از هر چه و هر که به آن چه مطلوب تو است دست یابی و آن کنی که می‌خواهی. اما آیا این تعریف دست یافتنی است؟ به طور مسلم، پاسخ منفی است. انسانی که دائم در تعامل با دیگران به سر می‌برد، نمی‌تواند به همه خواسته‌ها و انتخاب‌ها و گزینش‌های خود دست یابد. از این رو، آدمی، لاجرم باید به سمتی حرکت و میل نماید که بتواند از حد مطلوب و مطمئنی از این عنصر جوهرین شخصیت و هویت انسانی خویش بهره‌مند گردد.

دیموکراسی یا حکومت همه مردم، واژه‌ای است یونانی اصل که از ترکیب ۲ کلمه دیمو به معنی مردم و کراسی به معنی حکومت و الحق به به زیبایی به مردم سالاری ترجمه شده. یونان باستان قدرت را در کل متعلق به همه شهروندان می‌دانستند و معتقد بودند که بهترین نوع حکومت زمانی تحقق می‌یابد که دارندگان صفت شهروندی بتوانند در قدرت سیاسی شرکت کنند، به عبارت دیگر حکومت و قانون به اراده مردم به وجود آید و همه مردم این توانایی را داشته باشند که در برهه‌ای از زمان به قدرت برسند، بنابراین:

۱. در فرهنگ سیاسی یونان تمرکز قدرت در اختیار یک نفر یا چند نفر پذیرفته نبود. یعنی منوکراسی و آریستوکراسی با خواسته‌های آنها سازگار نبود. چراکه منوکراسی حکومت‌های خودکامه به وجود می‌آورد و آریستوکراسی موجب تسلط گروه‌های بسته و زورگو می‌شد.
۲. فرمانروایی همه شهروندان، مستلزم وجود آزادی بیان و عقیده بود.
۳. همه شهروندان می‌بایستی در اظهار نظر، سخن گفتن و پیشنهاد دادن در اجتماع شهروندان از اصل برابری برخوردار می‌بودند. در این مورد هم نه محدودیتی وجود داشت و نه امتیاز خاصی.
۴. اخذ هر گون تصمیمی بر مبنای اکثریت آرای مردم بود و این به معنای دیکتاتوری اکثریت نبود بلکه به حقوق اقلیت هم بطور کامل احترام گذاشته می‌شد.

در حکومت‌های دیموکراتیک، این مردم اند که بر قانون گزار و دولت حکومت می‌کنند. اگر چه تفاوت‌های جزئی میان حکومت‌های دیموکراتیک مختلف جهان به چشم می‌خورد، برخی اصول و شیوه‌های خاص دولت‌های دیموکراتیک را از سایر اشکال دولت‌ها متمایز می‌سازند. دیموکراسی دولتی است که کلیه شهروندان آن، چه مستقیم و چه غیر مستقیم و از طریق نمایندگان منتخب خود، از قدرت استفاده و وظائف مدنی خود را انجام می‌دهند. دیموکراسی مجموعه‌ای از اصول و روش‌ها است که از آزادی انسان دفاع می‌کند؛ دیموکراسی نهادینه شدن آزادی است. دیموکراسی بر پایه حکومت اکثریت و حفظ حقوق فردی و اقلیت‌ها استوار است. تمامی دیموکراسی‌ها، ضمن احترام به خواست اکثریت، مدافع سرسخت حقوق اساسی افراد و همچنین گروه‌های اقلیت هستند. دیموکراسی‌ها مراقب تشکیل دولت‌های مرکزی قدرقدرت هستند و با هدف تمرکز زدایی، آنها را به سطوح ایالتی و محلی خرد می‌کنند با درک این که دولت‌های محلی باید در حد امکان در دسترس و پاسخگو مردم باشند. دیموکراسی‌ها می‌دانند که یکی از عملکردهای اصلی شان دفاع از حقوق اولیه‌ای همچون آزادی بیان، آزادی دین، حق برخورداری برابر از حمایت قانون، و فرصت سازماندهی و مشارکت کامل در امور سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی یک جامعه است. دیموکراسی‌ها به طور منظم انتخابات آزاد و عادلانه برگزار می‌کنند که همه شهروندان حق شرکت در آن را دارند. در یک دیموکراسی، انتخابات نمی‌توانند نمایی ظاهری باشند که دیکتاتورها و یا یک حزب خاص پشت آن مخفی شوند، بلکه، انتخابات رقابت‌های واقعی هستند بر سر حمایت مردم.

دیموکراسی دولت‌ها را قانون مدار می‌سازد و متضمن این است که تمامی شهروندان از حمایت برابر قانون برخوردار باشند و دستگاه حقوقی از حقوق شان دفاع کند. دیموکراسی‌ها متفاوت از یکدیگر اند و هر یک از آنها حیات سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی خاص ملت خود را منعکس می‌کند. دیموکراسی‌ها همگی بر پایه یک سری اصول اساسی استوار اند، نه بر پایه شیوه‌های یکسان. در یک حکومت دیموکراتیک، شهروندان نه تنها حق و حقوق دارند، بلکه موظف به مشارکت در سیستم سیاسی‌ای هستند که از حقوق و آزادی‌هایشان دفاع می‌کند. جوامع دیموکراتیک به ارزش‌هایی همچون تحمل، همکاری، و مدارا پایبند هستند. دیموکراسی‌ها دریافته‌اند که برای دستیابی به وفاق، مدارا لازم است و همچنین اینکه شاید وفاق همیشه قابل حصول نباشد. به قول ماهاتما گاندی، "عدم تحمل خود یک نوع خشونت است و یک مانع برای به وجود آمدن یک روحیه دیموکراتیک راستین".

دیموکراسی دیروز و دیموکراسی امروز

به کسانی که صدای مرا می‌شنوند می‌گویم: ناامید نشوید. رنجی که اکنون در بین ماست گذر حرص آدمی است، تلخی بشری است که راه پیشرفت انسان او را می‌ترساند. نفرت آدمی می‌گذرد و دیکتاتورها می‌میرند؛ و قدرتی که از مردم می‌گیرند به مردم باز خواهد گشت و تا زمانی که انسان‌ها می‌میرند آزادی نابود نخواهد شد (چارلی چاپلین)

بین دیموکراسی های عصر ما و دیموکراسی های عصر باستان فصله ای در حدود ۲۰ قرن یا به عبارت بهتر ۲۰۰۰ سال وجود دارد. چه قبل از دیموکراسی یونان باستان و چه بعد از دیموکراسی های یونان باستان آثاری از دیموکراسی در سایر نقاط دیگر جهان وجود داشت که مثل یونان هرگز نبودند.

در اروپای قرون وسطی اندیشه های یونان باستان به فراموشی سپرده شده بود و خودکامگی و استبداد، ملل حوزه تمدن باستانی یونان رو از ریشه های تاریخی خود دور کرده بود. اما با شکوفایی علمی و فرهنگی که در این قرون در دنیای اسلام و به خصوص ایران به وجود آمد، اروپا رو هم بهره مند کرد. اندیشمندان مسلمان از راه ترجمه کتاب های یونان باستان و گرفتن نکات و نقاط قوت فرهنگ های بزرگی مثل ایران و مصر ادغام آنها با تفکرات حاصل از قرآن به سیر تفکر تازه بشری قدرتی تازه دمیدند و اروپاییان با ایجاد روابط سیاسی و بازرگانی گسترده هم با میراث گذشتگان خود آشنا شدند و هم فرهنگ اسلام رو شناختند. نهضت دین پیرایی عامل آزادی را در نظ جدید کلیسا به وجود آورد و کم کم اندیشه برابری انسان ها در برابر خداوند، جانشین نظریه های اقتدارگرایانه قرون وسطایی کلیسا ها و کشیشان که نماد مذهب در آن زمان بودند شد. علاوه بر آن موضوعاتی از قبیل مفهوم حکومت، حاکمیت، جامعه، مردم و اهداف حکومت دوباره موضوع روز شد و در میان متفکران اروپایی و سردمداران آنها ژان ژاک روسو مورد بحث و مذاکره قرار گرفت.

روسو می گوید: مردم یعنی اعضای جامعه ای که دارای حقوق طبیعی و انسانی هستند و با همگرایی و اراده خود و با عقل سرنشست خود را رقم می زنند. بنابراین، فکر مردم سالاری جدید، دیگر مانند ایام باستان محدود به مشارکت افراد نمی شد، بلکه از این پس، اندیشه انسانی در بست آزادی های عمومی و حقوق فردی صورت بندی شده بود. اما برای اینکه دیموکراسی مانند سایر اشکال حکومت دچار فساد و استبداد نشود دارای شرایطی است که در پست بعدی شرایط دیموکراسی رو عنوان می کنم.

شبیه های دیموکراسی

وقتی مردم آرای خود را در صندوق رای می اندازند، با این عمل در واقع خود را علیه این احساس که حکومت از آن آنان نیست و اکسینه کرده اند. بعد از این است که مردم تا حدودی می پذیرند که اشتباه حکومت، اشتباه خود آنهاست؛ قصور و بی کفایتی آن متعلق به خودشان، و هر گونه قیامی علیه حکومت در واقع علیه خود آنهاست. جان کنت گالبرایت

اگر حکومتی بصورت دیموکراتیک باشد باید بزرگترین شمار مردم و شهروندان در صورت بندی قدرت و سیاست مشارکت داشته باشند.

۱. بنابر این اولین شرط وجود انتخابات آزاد است. منظور از انتخابات آزاد هم این هست که تمام افرادی که خود را دارای شرایط نمایندگی مردم می دانند بتوانند کاندید شوند و مردم دارای آزادی بیشتری باشند تا بتوانند اندیشه هایی را که نزدیک به فکر و سیاق خودشان هست را انتخاب کنند. بنابراین مشارکت همگانی جنبه غیر مستقیم دارد و با گزینش نمایندگان بوجود می آید. هر چه هیات انتخاب کننده گسترده تر باشد و شرایط انتخاب شوندگان و انتخاب کنندگان به یکدیگر شباهت یابد درجه دیموکراسی بیشتر است.

در مردمسالاری جدید همه مردم در مرحله انتخابات بطور مساوی آزاد هستند و در این زمینه کسی بر دیگری برتری ندارد. به عبارت دیگر هنگام انتخابات و گزینش گروه ها، احزاب، و افراد در برابر هم صف آرای می کنند و هرکس متاع خویش را در بازار سیاست عرضه می کند. و کسانی که در این میان اکثریت را پیدا کردن زمام امور را به دست می گیرند و جامعه را برحسب دکتترین خود برای مدت معینی به پیش می برند. و کسانی که در اقلیت هستند باید حکومت را بپذیرند و از سوی دیگر اکثریت باید احترام اقلیت را حفظ کند و اگر انتقادی از سوی اقلیت می شود بدانند که در جهت خیر و سعادت ملی است و آن را قبول کنند.

۲. وجود آزادیهای مشروع، حقوق فردی و آزادی های عمومی امروز از شرایط پایه ای دیموکراسی است و بدون وجود این آزادی ها تحقق دیموکراسی امکان پذیر نیست. حقوق انسانها در زمینه آزادی های اجتماعی باید براساس اعلامیه های حقوق بشر باشد.

آزادی دیگر تنها حق مشارکت در امور عمومی جامعه نیست، بلکه آزادی بیان، آزادی مطبوعات و آزادی احزاب مخالف دولت هم از شرایط پایه ای دیموکراسی هستند و عدم وجود هر کدام از این انواع آزادی ها برابر هست با نبود دیموکراسی و آن حکومت را برابر می کند با مونیوکراسی و یا آریستوکراسی.

۳. تحمل چندگانگی سیاسی، یکی از مهمترین شرایط رفتاری برای تحقق حکومت مردم، تحمل متقابل مردم در برابر آزادی انتخاب عقاید افراد جامعه است. همه می دانیم که اگر اصل آزادی مراعات شود طبیعتاً شیوه ها و گرایش های مختلفی بروز و ظهور خواهد کرد و احزاب و گروه بندی های سیاسی مختلفی به وجود می آید. تاریخ ثابت کرده است که هیچ جامعه ای همه مردم بصورت یکسان تمایلات و منافع سیاسی واحدی ندارند.

چند گانه گزایی ایجاب می کند که هر شهروند بتواند از میان امکانات گوناگون و راه حل های متنوع بنابر اندیشه خود گزینش کند.

۴. تفکیک قوا، اصل تفکیک قوا، تدبیری اساسی برای جلوگیری از تمرکز قدرت سیاسی در دست یک نفر یا یک گروه از فرمانروایان و پرهیز از استبداد و خودکامگی به وجود می آید. بطوری که نویسندگان اعلامیه حقوق بشر و شهروند ۱۷۸۹ آن را از الزام آورترین اصول حقوق اساسی دانسته اند. اصل شانزدهم اعلامیه می گوید: «در جامعه ای که حقوق افراد تضمین و تفکیک قوا برقرار نشده باشد، قانون اساسی وجود ندارد». قدرت توسعه طلب و شتاب گیرنده است که «مانند سیلابی بنیان افکن، به تدریج در بستر زمان دراز آهنگ تر می شود و دیوارها و سد ها و موانع را از سر راه خود می راند و راه را برای اعمال هر چه بیشتر نظرات شخص یا گروه حاکم هموار می کند. در این میان، آزادی اسپر دام هوس ها می شود و مرغ همایون دیموکراسی در فضای جامعه بال پر می ریزد.

جان لاک اولین نویسنده بود که بحث تفکیک قوا را مطرح کرد.

اما منتسکیو این نظریه را پرورش داد و در جهت اثبات لزوم تفکیک قوا می نویسد: «هنگامی که قدرت قانونگذاری با قدرت اجرایی در یک شخص یا دستگاه فرمانروایی واحدی جمع شود، از آزادی اثری باقی نخواهد ماند، زیرا بیم آن هست که شهروندان یا سنا قوانین خود کامه ای وضع کنند و با خودسری به اجرا گذارند. اگر قدرت قضا از قانونگذاری و اجرایی جدا نباشد، باز هم از آزادی نشانی نخواهد ماند.»

و معتقد بود برای اینکه نتوان از قدرت سو استفاده کرد، باید دستگاه های حاکم طوری تنظیم شوند که قدرت، قدرت را متوقف کند.

و برای حصول تفکیک قوا هم شرایطی را آورده است:

۱. قوا باید از هم متمایز و منفک باشند.

۲. ارکان و سازمان های مناسبی که تجسم بخش هر کدام از این قوا باشند و ضمناً وظایف مستور در آنها را به انجام رسانند، به وجود آید.

۳. این دستگاه ها طوری در برابر هم قرار گیرند که هم کار دولت انجام شود و هم امور حکومت انجام پذیرد و هم مرز توقف یکدیگر را رسم کنند و نگذارند هیچکدام از قوا از محدوده خود خارج شود.

۵. محدودیت مدت تصدی مشاغل سیاسی، چون در دیموکراسی، حاکمیت اصالتاً متعلق به مردم است و بروز این حاکمیت بواسطه آراء اکثریت محقق می شود، بنابر این نمی توان اساساً مشاغل سیاسی را در دست صاحبان آن دایمی کرد. زیرا نیاز های جامعه پیوسته در حال دگرگونی است و لذا ترکیب اکثریت ها نیز پس از مدت معینی تغییر می یابد. بنابراین اصل محدودیت دوره های تصدی با طبیعت دیموکراسی سازگار تر است و تجدید انتخابات و شکل گیری دوره های جدید بهتر میتواند آرمان های مقطعی حکومت را نمودار سازد.

حاکمیت تئوکراتیک

من متأسفم اما نمی خواهم امپراتور شوم - کار من نیست. من نمی خواهم به کسی دستور دهم یا جایی را فتح کنم. من دوست دارم به همه کمک کنم، اگر امکانی باشد - یهودی، بی دین، سیاه، سفید. ما همه می خواهیم به همدیگر کمک کنیم؛ نوع بشر چنین است. ما همه می خواهیم در شادی یکدیگر زندگی کنیم؛ نه در رنج و بدبختی یکدیگر. ما نمی خواهیم از یکدیگر متنفر باشیم و همدیگر را تحقیر کنیم. در این دنیا اتفاقی برای همه یافت می شود و زمین نیک غنی است و می تواند برای همه غذا فراهم کند (چارلی چاپلین)

کهن ترین اعتقاد در مورد سرچشمه حکومت منشا ماوراءالطبیعه ای آن است. بر اساس این نظریه قدرت فرمانروایان از خالق و آفریننده جهان هستی نشأت میگیرد و اراده و ذات پروردگار در سپردن امر فرمانروایی و اعمال قدرت به فرد یا گروه یا طبقه ویژه ای دخالت دارد. بسیاری از حکومت های تمرکز گرا، اقتدارگرا، موروثی و مطلق در گذشته و همچنین دیکتاتوری های جدید خود را به نحوی متعلق به خدا و انتخاب شده از سوی خدا می دانند. حاکمیت اساساً از آن خداست (قرآن کریم به این مطلب به صراحت اشاره کرده است) و پیامبران از سوی او ماموریت دارند تا قواعد الهی را به بشر انتقال دهند و مردم را به راه حق و راستی راهنمایی کنند. لذا پیامبران واسطه هایی هستند برای راهنمایی مردم و ابلاغ وحی به انسانها. پیامبران الهی قاعدتاً خود برای حکومت فرستاده نشده اند و اگر در برخی اوقات پیامبرانی حکومتی تاسیس کردند، این حکومت به خواست تمام مردم بوده است و خواست مردم بر هر چیزی از نظر پیامبران در مورد حکومت دارای ارجحیت بوده است. اما در مورد رژیم های سیاسی اول منوکراسی توده ای (جدید) که امروز در دنیا کاربرد بیشتری دارد شروع می کنیم و تعریف خود دیموکراسی رو برای پست بعدی می گذارم.

مونوکراسی

سربازان : برای بردگی مبارزه نکنید! برای آزادی بجنگید! در فصل هفدهم سنت لوك نوشته شده "قلمروي خداوند در میان انسان هاست" - نه يك انسان و نه گروهی از انسان ها بلکه همه انسان ها، در شما، شما مردمی که قدرت دارید؛ قدرتی که ماشین بسازید؛ قدرتی که شادی پدید آورید. شما مردمی که قدرت دارید تا زندگی را آزاد و زیبا کنید تا این زندگی را پر از حادثه کنید. سپس، به نام دیموکراسی، اجازه دهید آن قدرت را استفاده کنیم! متحد شویم .

برای يك دنیای جدید مبارزه کنیم، دنیای آراسته ای که به همه انسان ها اجازه می دهد کار کنند که به شما آینده و امنیت دوره سالمندی می دهد. با وعده این چیزها، دژخیمان به قدرت می رسند و لی آنها دروغ می گویند. آنها به وعده های خود عمل نمی کنند؛ و هرگز نخواهند کرد. دیکتاتورها خود را آزاد می کنند و لی مردم را برده می کنند. اکنون، مبارزه کنیم برای رسیدن به آن وعده ها! مبارزه کنیم برای آزاد کردن دنیا، برای از بین بردن موانع، برای دور کردن حرص ، نفرت و ناشکیبایی. مبارزه کنیم برای جهان منطقی، جهانی که علم و پیشرفت به شادی انسان می انجامد(چارلی چاپلین)

در این نوع رژیم ها قدرت در دست یک نفر متمرکز است و صاحب قدرت آن را متعلق به خود می داند. مابین ایجاد کننده قدرت یعنی پایه گذار دولت ، و دارند آن فاصله زیادی نیست. شخص مونوکرات در راس سلسله مراتب سیاسی کشور قرار می گیرد و عالی ترین مقام ممکن را به خود اختصاص می دهد . پس الزاما در نقش اقتدار گرایی هست و شخصی یا نهادی وجود ندارد که بتواند دامنه گسترده اقتدار وی را محدود کند، بنابراین در عملکرد های وی بر حسب مورد استبداد رای ، خودکامگی و... امثال آنها اجتناب ناپذیر است.

مونوکرات یا فرمانروا برای استحکام بخشیدن به قدرت خود معمولا از راه های مختلفی استفاده می کنند که:

(۱) به دست آوردن قدرت را به مشیت و قضا و قدر مربوط می داند و یا نبوغ خارق العاده خود و در این رهگذر می کوشد برای حقانیت قدرت خود محملی تدارک نماید.

(۲) با نهادینه کردن قدرت شخصی یا موروثی کردن قدرت پایه های تداوم اقتدار خویش را فراهم می سازد. اقدام به نام تاریخ، منافع ملی، انجام ماموریت ماوراء الطبیعی ، همه در جهت تحکیم قدرت شخصی و تثبیت لزوم آن به وسیله شخص زمامدار است. در صورتی که گروه قابل توجهی از مردم به نحوی این گونه توجیهات را بپذیرند و قدرت وی را با باور های معنوی پیوند دهند یا حداقل به این نتیجه رسند که وجود چنین فرمانروایی برای امنیت و رفاه موجودیت آنها لازم است ، قدرت مونوکراسی در جامعه استقرار می یابد.

مونوکراسی های توده ای

نامه آبراهام لینکلن به آموزگار پسرش

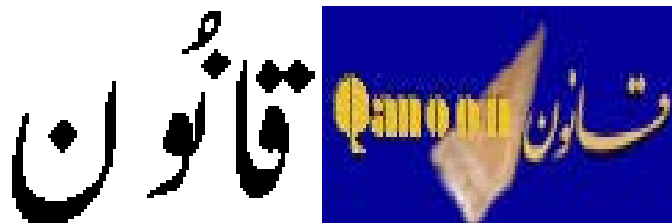
به پسرم درس بدهید او باید بداند که همه مردم عادل و همه آن ها صادق نیستند، اما به پسرم بیاموزید که به ازای هر شایه، انسان صدیقی هم وجود دارد . به او بگویید، به ازای هر سیاستمدار خودخواه، رهبر جوانمردی هم یافت می شود. به او بیاموزید، که در ازای هر دشمن، دوستی هم هست . می دانم که وقت می گیرد، اما به او بیاموزید اگر با کار و زحمت خویش، يك دلار کاسبی کند بهتر از آن است که جایی روی زمین پنج دلار بیابد. به او بیاموزید که از باختن پند بگیرد. از پیروز شدن لذت ببرد. او را از غبطه خوردن بر حذر دارید. به او نقش و تاثیر مهم خندیدن را یادآور شوید. اگر می توانید، به او نقش موثر کتاب در زندگی را آموزش دهید. به او بگویید تعمق کند، به پرندگان در حال پرواز در دل آسمان دقیق شود. به گل های درون باغچه و زنبورها که در هوا پرواز می کنند، دقیق شود. به پسرم بیاموزید که در مدرسه بهتر این است که مردود شود اما با تقلب به قبولی نرسد. به پسرم یاد بدهید با ملایم ها، ملایم و با گردن کش ها، گردن کش باشد. به او بگویید به عقایدش ایمان داشته باشد حتی اگر همه بر خلاف او حرف بزنند. به پسرم یاد بدهید که همه حرف ها را بشنود و سخنی را که به نظرش درست می رسد انتخاب کند. ارزش های زندگی را به پسرم آموزش دهید. اگر می توانید به پسرم یاد بدهید که در اوج اندوه تبسم کند. به او بیاموزید که از اشک ریختن خجالت نکشد. به او بیاموزید که می تواند برای فکر و شعورش مبلغی تعیین کند، اما قیمت گذاری برای دل بی معناست. به او بگویید که تسلیم هیاهو نشود و اگر خود را بر حق می داند پای سخنش بایستد و با تمام قوا بجنگد. در کار تدریس به پسرم ملایمت به خرج دهید اما از او يك نازپرورده نسازید. بگذارید که او شجاع باشد، به او بیاموزید که به مردم اعتقاد داشته باشد توقع زیادی است اما ببینید که چه می توانید بکنید، پسرم کودک کم سال بسیار خوبی است.

نظریه پردازان مونوکراسی های جدید و توده ای سعی کردن تا این رژیم ها را از قید محدودیت زمان و حالت غیر عادی برهانند و به این گونه رژیم ها خصلتی دائمی بخشند. مثلا موسولینی رهبر فاشیسم ایتالیا از قرن فاشیسم صحبت می کرد و یا هیتلر پیشوای ناسیونال سوسیالیسم آلمان از هزاره نازیسم صحبت می کند.

در این گونه حکومت ها قدرت واقعا به یک فرد متعلق است و یا اینکه در وجود صاحب اقتدار واقعی تجسم بخشیده می شود. کلیه مجالس و شورا ها در عمل دارای قدرت واقعی نیستند و نقش آنها بسیار محدود است.

مثلا موسو لینی در ایتالیا هم رئیس حکومت ، هم نخست وزیر و هم دبیر دولت بود و کلیه اختیارات حکومتی را در خود جمع کرده بود و به طور کلی تجسم قوه موسس و قوه مقننه و رهبر دادگستری و فرمانده عالی نظامی بود. ویا هیتلر که هم رئیس کشور ، هم رئیس دستگاه اجرایی ، هم قانونگذار برتر و همچنین بالاترین مقام قضایی تلقی می شد. قوه موسس و فرماندهی کل قوا هم با او بود. در موناکراسی توده ای از مردم ، خلق ، پرولتاریا دائما سخن به میان می آید. از عامل مردم به عنوان بهانه ، مقصد و مقصود برای استقرار و تمرکز قدرت استفاده می شود. شرکت مردم ، رای مردم ، همه پرسسی یا سایر اشکال مشارکت ، همه در جهت استقرار دیکتاتوری بسیج می شوند . ولی نوع استفاده از آراء مردم به گونه ای نیست که برای مخالفان جایی باقی بگذارد. این ابزار ها و وسایل برای مردم مانند حکومت های دیموکراتیک برای وصول به قدرت یا مشارکت در قدرت سیاسی نیست ، بلکه به منظور استقرار قدرت مسلط دیکتاتوری و پشتیبانی از آن مورد بهره برداری واقع می شود.

مروری بر قانون



همه افراد در پیشگاه قانون یکسانند و حق دارند که بی هیچ تفاوت از پشتیبانی قانون به طور برابر استفاده کنند. هر کس حق دارد در مقابل هر گونه تبعیض که ناقض این اعلامیه باشد و در مقابل هر گونه عملی که چنین تبعیضی را تشویق کند، از حمایت یکسان قانون برخوردار گردد.

دوران درازی از تازیخ بشریت، حاکمان و قانون در يك ردیف قرار داشتند - قانون به سادگی چیزی بود که حاکم می خواست. نخستین گام در جهت فاصله گرفتن از این استبداد، نظر حاکمیت به وسیله قانون بود که مفهوم پایین تر بودن حاکم از قانون و الزام او برای حاکمیت از راه های قانونی را شامل می شد. حکومت های مردم سالار با ایجاد حاکمیت قانون، در این راه فراتر رفتند. هر چند هیچ جامعه ای بدون مشکل نیست، اما حاکمیت قانون از حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حمایت می کند و به یاد ما می آورد که استبداد و بی قانونی تنها انتخاب های ما نیستند. حاکمیت قانون بدان معنا است که هیچ فردی، چه رییس جمهور و چه يك فرد عادی از قانون بالاتر نیست. حکومت های مردم سالار، قدرت را از طریق قانون به کار می بندند و خود ملزم به اطاعت از آن هستند. قوانین باید در جهت خواسته های مردم و نه هوس شاهان، زورگویان، مقامات نظامی، رهبران مذهبی یا احزاب خود گماشته باشد. مردم در حکومت های مردم سالار مشتاق پیروی از قانون هستند، چرا که از قواعد و دستورات خودشان اطاعت می کنند. هنگامی که قانون توسط مردمی گذاشته می شود که باید از آن اطاعت کنند عدالت به بهترین نحو ممکن برقرار می شود. برای حاکمیت قانون، يك دستگاه قدرتمند و مستقل قضایی لازم است که دارای اختیار، اقتدار، دارایی و اعتبار لازم جهت زیر سوال بردن مقامات حکومتی و حتی سران عالی رتبه در برابر قوانین و دستورات مملکتی باشد. از این رو قضات باید بسیار تعلیم دیده، متبحر، مستقل و بی طرف باشند. آنان برای انجام وظیفه ضروری شان در نظام قانونی و قضایی باید به اصول مردم سالاری پایبند باشند.

قوانین حکومت مردم سالار ممکن است سرچشمه های گوناگونی از قبیل: قانون های اساسی مکتوب، مصوبات و قواعد، تعالیم مذهبی و اخلاقی و آداب و رسوم فرهنگی داشته باشند. قوانین، بدون در نظر گرفتن منشا هایشان باید برای حفاظت از حقوق و آزادی های مردم پیش بینی های لازم را به عمل آورند:

از آن جا که شرط قانون، حمایت یکسان از همه آنهاست، نمی تواند تنها برای يك فرد یا گروه قابل اجرا باشد. شهروندان باید از بازداشت خودسرانه و تفتیش بی دلیل منازل یا مصادره اموالشان در امان باشند. شهروندان متهم به جنایت، سزاوار محاکمه سریع و علنی هستند و حق دارند که با شاکیانیشان مخالفت یا از ایشان سوال نمایند. اگر این افراد محکوم شوند، مجازات بی رحمانه و غیر معمول برای آنان در نظر گرفته نمی شود. شهروندان را نمی توان به اجبار وادار به شهادت بر ضد خودشان نمود. این اصل، از شهروندان در برابر اعمال فشار، سوء استفاده یا شکنجه حمایت می کند و اقدام پلیس را به چنین رفتارهایی به شدت کاهش می دهد. برای بحث در خصوص مسایل فوق ابتدا باید دانست که تعریف قانون چیست؟ علمای حقوق تعاریف مختلفی را هر چند در يك راستاست بیان می دارند که در اینجا به يك مورد از آنها اشاره می گردد:

«قانون مفهومی است کلی و قضایی و غیرموقت که مجالس ویژه آن را برای اجراء، تصویب کرده و به عموم مردم عرضه می‌دارند» اگر در این تعریف به جای عبارت «مجالس ویژه»، «مراجع صلاحیتدار» گذارده شود تعریف قانون به معنای اعم بدست می‌آید یعنی شامل تصویب نامه و آئین‌نامه (نظامنامه) نیز می‌گردد. یا عبارتی کامل تر می‌توان گفت قانون در مفهوم عام شامل قانون اساسی، قانون عادی، آئین‌نامه‌ها و تصویب نامه‌ها، عرف و آرای وحدت قضایی می‌گردد. اما قانون در معنی خاص معمولاً به مصوبه‌های مجالس قانون گذاری گفته می‌شود.

یک قانون معمولاً دارای عناصر زیر می‌باشد:

۱- قاعده‌های حقوقی (قضایی) است با این توضیح که باید گفت روابط انسان‌ها با یکدیگر متفاوت است. مثلاً رابطه پزشک و بیمار، رابطه دو دوست با یکدیگر، رابطه دو همسایه با یکدیگر، رابطه استاد و شاگرد که همه اینها یک رابطه معمولی انسانی است. اما هنگامی که دو نفر با یکدیگر قرارداد بیعی (خرید و فروش) منعقد می‌نمایند در واقع یک رابطه حقوقی (قضایی) برقرار نموده‌اند. چنین رابطه‌ای بطور خاص تحت حاکمیت و اداره قانون است. پس در عقد بیع، نکاح، بیمه و طلاق و غیره عموماً یک رابطه حقوقی برقرار است. هر چند در موارد دیگر نیز در برخی از اشکال رابطه حقوقی هم برقرار است.

۲- قانون ضمانت اجرا دارد.

۳- قانون استمرار دارد ولی لازم نیست دائمی باشد (قانون آزمایشی مثلاً برای دو سال)

۴- قانون بیش از یک نمونه (یا مصداق) دارد. پس بر این اساس گفته می‌شود قانون بودجه واقعا قانون نیست بلکه مجازاً قانون است زیرا تنها یک مصداق دارد.

قانون در مفهوم عام آن شامل سلسله مراتبی از مهمترین تا پایین ترین مرتبه می‌باشد. اول قانون اساسی که مهمترین اصول مربوط به مسایل یک کشور و افراد آن می‌باشد و مراجع ایجاد آن هم با موارد دیگر تفاوت دارد که معمولاً تحت عنوان مجلس خبرگان، موسسان و غیره بیان می‌گردد. دوم قوانین عادی است که توسط مجالس قانون گذاری کشورها وضع می‌گردند که در کشورهای مختلف بستگی به نظام قانون اساسی آنها دارد. سوم تصویب نامه، آئین‌نامه و بخش‌نامه‌هاست که معمولاً توسط قوه مجریه تحت شرایط و ضوابط خاصی ایجاد می‌گردند. چهارم عرف است که عملکرد رایج مردم یا قشر خاصی از آنها است و قانون عمل به آن عرف را اجازه داده است. پنجم آرای وحدت رویه است که در مقام تعارض دو رای متفاوت در موضوع خاصی دیوان عالی کشور رای صادر می‌کند که از آن به بعد ملاک عمل دادگاه‌ها قرار می‌گیرد و در واقع در حکم قانون است. بحث ما در این مقاله نوع دوم قانون یعنی قوانین عادی است که در جمهوری اسلامی ایران توسط مجلس شورای اسلامی وضع می‌گردد و سپس به تایید شورای نگهبان می‌رسد.

بطور کلی اهداف قانون را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱- اهداف کلی و کلان که قانون گذار باید در وضع یک قانون، آن اهداف کلی را علاوه بر اهداف جزئی و خاص وضع یک قانون خاص در نظر بگیرد. به عنوان مثال در شرایط فعلی در جمهوری اسلامی ایران به هنگام وضع یک قانون باید اهداف برنامه چشم انداز بیست ساله و برنامه پنج ساله چهارم را در نظر گرفت و قوانین را در چارچوب آن وضع کرد.

۲- اهداف خاص و موردی که وضع یک قانون خاص برای نیل به آن اهداف خاص صورت می‌پذیرد. در پیروی از اهداف خاص باید به مسایل زیر توجه نمود و آنها را در وضع آن قانون خاص ملحوظ و مورد بررسی قرار داد:

الف- توجه به قشر مورد نظری که قرار است در خصوص آن قشر قانون وضع گردد. مثلاً قشر کشاورز یا یکی از مسایل مربوط به کشاورزی و اینکه در این رابطه هدف خاص ما در ارتباط با این قشر چیست؟

ب- بررسی کلیه جوانبی که به نحوی به آن قشر خاص مربوط می‌گردد از قبیل وضعیت محلی و آب و هوایی، وضعیت خانوادگی، وضعیت فرهنگی و میزان تحصیل و خواندن و نوشتن، وضعیت اقتصادی و غیره

ج- بررسی مشکلات مختلف موجود و بالقوه آنان

د- بررسی و یافتن راه حلی ممکن برای حل آن مشکلات

ه- بررسی این سوال که آیا حل این مشکلات تنها با وضع قانون امکان پذیر است یا به عوامل دیگر نیز بستگی دارد؟ و در صورت وجود عوامل دیگر آن عوامل کدامند؟ چه نهادهایی در حل این مشکلات نقش دارند زیرا همه مشکلات را با انجام قوانین قضایی و ضمانت اجرای کیفری و حقوقی نمی‌توان حل نمود.

ز- بررسی و در نظر گرفتن ضمانت اجرای مناسب برای آن قانون اعم از ضمانت اجرای حقوقی و کیفری (جریمه، حبس و غیره) بدین معنی که آیا این قانون تنها به یک دسته دستورالعمل‌هایی منجر می‌گردد یا پشتوانه این دستورالعمل‌ها با انجام تنبیهات و مجازات‌هایی همراه است.

پس بطور کلی در رابطه با دسته دوم از اهداف قانون یا هدف خاص از وضع قانون باید برای وضع یک قانون این سوال مطرح گردد که هدف خاص از وضع این قانون چیست و چرا ما می‌خواهیم چنین قانونی را تصویب کنیم؟ و در پی مشخص شدن آن به بررسی مسائلی که در فوق مطرح گردید بپردازیم تا به هنگام وضع و تدوین قانون همه جوانب مربوط در نظر گرفته شود تا قانونی جامع و کامل داشته باشیم. البته به غیر از محتوای یک قانون وضعیت شکلی و ظاهری تنظیم قوانین مساله دیگری است که باید به آن نیز توجه نمود که مواد آن قانون بیانی حقوقی داشته و سلیس و روان باشند تا در آینده در تفسیر و اجرای آن دچار مشکل نگردیم و قانون وضع شده دارای ابهامات و نواقص دیگری نباشد.

یکی از مسائلی که در چرایی وضع قوانین مطرح می‌گردد توجه به موضوع مخاطب است. بدین معنی که توجه به قشر یا اقشار مخاطب چرایی تصویب هر قانون را روشن می‌سازد. ما باید ملاحظه کنیم که اگر مثلاً قصد ما این است که برای کشاورزان قانون یا قوانینی وضع کنیم تمامی مسائلی که به نحوی با این قشر مربوط می‌گردد که پیش از این به آنها اشاره شد را باید در نظر بگیریم، ضمن اینکه موضوع مورد نظر که قصد داریم در ارتباط با آن قانونی را برایشان وضع کنیم در نظر بگیریم. مثلاً موضوع بیمه برای کشاورزان یا موضوع اجرت برای کار کشاورزی و غیره. پس چرایی تصویب یک قانون به قصد و اراده واضعین آن مربوط می‌شود که منظور و هدف آنان چیست و پس از روشن شدن هدف برآحتی به سراغ مخاطب و سپس موضوعی که برای آن قشر در نظر داریم خواهیم رفت و طبیعتاً قانون مناسبی را تصویب خواهیم کرد. پس از طرح موضوع در خصوص مخاطب، یک تقسیم بندی کلی دو دسته‌ای نیز خواهیم داشت. همانگونه که پیش از این اشاره شد مخاطب ما فرد است یا توجه به مکتب فردگرایی یا جمع است یا توجه به مکتب جمع‌گرایی یا توجه به هر دو و تلفیق آنها. در صورتی هم که ملاک ما جمع است آیا جمع خاصی است یا کل جامعه در نظر گرفته می‌شود؟ البته به نظر می‌رسد که توجه به یک جمع خاص با در نظر گرفتن یک دسته بندی کلی می‌تواند صورت گیرد. توجه به قشر مرفه جامعه، توجه به قشر متوسط جامعه یا توجه به اقشار ضعیف و کم درآمد جامعه. علاوه بر نگرش کلی در خصوص مخاطب، آن گونه که ذکر شد می‌توان مخاطبان جزئی‌تر را نیز در نظر گرفت. مثلاً قشر کارگران، قشر کشاورزان، قشر تولیدکنندگان و صنعتگران، قشر عالمان و اساتید دانشگاه، قشر دانشجویان، قشر فرهنگیان، قشر دانش آموزان، خانواده‌های شهدا و ایثارگران، قشر ورزشکاران، قشر زنان، قشر کودکان و نوجوانان، قشر پزشکان، قشر هنرمندان، معلولین و جانبازان، نظامیان، مجرمین و غیره.

پارلمان و دولت



۱) هر کس حق دارد مستقیماً یا بوسیله نمایندگان که آزادانه انتخاب شده باشند در اداره امور عمومی کشور خود شرکت جوید.

۲) هر کس حق دارد مانند دیگران متصدی مشاغل عمومی کشور خود گردد.

۳) اراده ملت اساس قدرت اختیارات ملی است؛ این اراده بوسیله انتخابات شرافتمندانه صورت می‌گیرد که دوره به دوره از طریق انتخابات عمومی یکسان، با رأی مخفی یا بنا به روشی مشابه با آن که آزادی رأی را تأمین می‌کند، انجام می‌یابد. (از اعلامیه حقوق بشر)

رهبران حکومت‌های مردم‌سالار، با موافقت مردم حکومت می‌کنند. قدرت این رهبران به دلیل تسلط بر ارتش‌ها یا ثروت اقتصادی نیست. علت این قدرت، احترام به حدودی است که رای دهندگان در انتخابات آزاد و عادلانه برای آنان قایل شده‌اند. افراد در حکومت‌های مردم‌سالار، طی انتخابات آزاد، قدرت‌هایی را که توسط قانون تعریف شده‌اند به رهبرانشان می‌سپارند. در مردم‌سالاری قانونی، قدرت‌ها به نحوی تقسیم بندی می‌شوند که قوه قانون‌گذار به وضع قوانین بپردازد، قوه اجرایی آن‌ها را به کار بندد و به مرحله اجرا درآورد و قوه قضاییه به طور مستقل فعالیت نماید.

سران حکومت های مردم سالار نه مستبدان منتخب و نه "روسای جمهور مادام العمر" هستند. آنان برای زمان مشخصی قدرت را در دست دارند و نتایج انتخابات آزاد را حتی اگر به مفهوم کناره گیری شان از قدرت حکومتی باشد می پذیرند. در حکومت های قانونی مردم سالار، حدود قدرت اجرایی معمولاً به سه طریق مشخص می شود: توسط یک نظام بررسی و سنجش که قوای اجرایی، قانون گذار و قضایی را از یکدیگر جدا می سازد؛ توسط فدرالیسم که قدرت را بین حکومت سراسری و حکومت های ایالتی/ منطقه ای تقسیم می کند؛ و توسط ضمانت های قانونی حقوق اساسی. حدود قدرت اجرایی در سطح کشوری توسط مرجعیت قانونی که در شاخه قانون گذار قرار داده شده است و نیز یک دستگاه قضایی مستقل، مشخص می شود.

قدرت اجرایی در حکومت های مردم سالار امروزی معمولاً به یکی از این دو صورت سامان دهی می شود: نظام شورایی یا نظام ریاست جمهوری. در نظام شورایی، حزب اکثریت مجمع قانون گذار، شاخه اجرایی حکومت را به ریاست نخست وزیر، تشکیل می دهد. در نظام شورایی، شاخه های قانون گذار و اجرایی کاملاً از یکدیگر مجزا نیستند، چرا که نخست وزیر و اعضای کابینه از درون مجلس انتخاب می شوند. در چنین نظام هایی، اپوزیسیون سیاسی وسیله اصلی محدود نمودن یا نظارت بر عملکرد اجرایی به شمار می رود.

در نظام ریاست جمهوری، رئیس جمهور جدا از اعضای هیات قانون گذار انتخاب می شود. در نظام ریاست جمهوری، رئیس جمهور و هیات قانون گذار، هر کدام مبنای قدرت و حوزه های سیاسی خود را دارا هستند تا بتوانند در حین خدمت، یکدیگر را ارزیابی و سنجش نمایند.

حکومت های مردم سالار، تنها خواهان دولت هایی محدود و نه ضعیف هستند. در نتیجه توافق بر سر مسایل کشوری ممکن است به کندی صورت گیرد، اما زمانی که محقق شد، رهبران این حکومت ها می توانند با قدرت و اطمینان زیاد، دست به کار شوند. سران حکومت های مردم سالار قانونمند، فعالیت هایشان را همواره در چارچوب قانون که قدرتش را تعریف و حدود آن را مشخص می سازد، می گنجاند.

پارلمان Parliament

به مجموعه ای از افراد گفته می شود که در هر کشور به منظور وضع قوانین و نظارت بر اجرای آنها معمولاً با رای آزاد، مستقیم و مخفی مردم انتخاب می شوند.

در کشورهایی که تفکیک قوا صورت پذیرفته است، پارلمان قوه قانونگذاری را تشکیل می دهد. پارلمان در بیشتر کشورها از دو مجلس تشکیل می شود. یکی مجلسی که اعضای آن مستقیماً توسط مردم انتخاب می شوند مانند مجلس عوام انگلستان، مجمع ملی فرانسه و مجلس نمایندگان ایالات متحده آمریکا و دیگری مجلسی که اعضای آن با شرایط محدودتری و نه ضرورتاً رای مردم انتخاب می شوند. امتیازی که نمایندگان مجلس از آن برخوردار می شوند که براساس آن نمی توان آنها را بدون اجازه مجلس به هر اتهامی بازداشت کرد.

پاسخگویی دولتی به این معناست که کارکنان عالیرتبه دولت - انتخابی و یا انتصابی - موظفند که درباره تصمیمات و اقداماتشان به شهروندان توضیح دهند. پاسخگویی دولت با استفاده از مکانیسم های مختلفی حاصل می شود - سیاسی، قانونی و اجرایی - که به منظور جلوگیری از فساد وضع شده اند و تضمین می کنند که کارکنان دولت همچنان پاسخگو و در دسترس مردم هستند. در صورت عدم وجود چنین مکانیسم هایی امکان رشد فساد وجود دارد. مکانیسم اصلی پاسخگویی سیاسی، انتخابات آزاد و عادلانه است. انتخابات و دوره های خدمت معین، مقامات انتخاب شده را مجبور می کند که در مورد عملکرد خود پاسخگو باشند و برای رقبای انتخاباتی فرصتی فراهم آورند تا به شهروندان سیاست های جایگزین را ارائه کنند. اگر رای دهندگان از عملکرد یکی از مقامات راضی نباشند، ممکن است وقتی که دوره خدمتش به پایان می رسد، به او رای ندهند.

این امر که مقامات دولتی به چه میزان از لحاظ سیاسی پاسخگو هستند، بستگی دارد به این که مقام شان انتصابی است یا انتخابی، هر چند وقت یکبار دوباره انتخاب می شوند و چند دوره می توانند بر سر خدمت باشند. مکانیسم های پاسخگویی قانونی شامل این موارد است:

قانون اساسی، مصوبات قوه مقننه، حکم ها، قوانین، دستورالعمل ها و دیگر ابزارهای قانونی که تعیین می کنند مقامات دولتی چه کارهایی را می توانند انجام دهند و چه کارهایی را نمی توانند و دیگر این که شهروندان چگونه می توانند بر علیه مقاماتی که اقداماتشان رضایت بخش نیست، اقدام کنند. یک قوه قضایی مستقل لازمه اصلی موفق بودن امر پاسخگویی قانونی است، که به عنوان محل دادرسی ای که شهروندان دعوی خود علیه دولت را به آنجا می برند در خدمت مردم است.

مکانیسم های پاسخ گویی قانونی شامل موارد زیر است:

مقررات اخلاقی و اصول رفتاری برای مقامات دولتی، که نمایی کلی از شیوه های غیر قابل قبول ارائه می دهد؛ تضاد منافع و قوانین مربوط به علنی کردن دارایی ها، مقامات دولتی را مستلزم می دارد که منبع درآمد و دارایی های خود را علنی کنند تا شهروندان بتوانند قضاوت کنند که آیا منافع مالی مقامات احتمالاً به طور ناشایست اقدامات آنها را تحت تاثیر قرار می دهد یا خیر؛

قوانین " آفتابی"، مدارک و صورت جلسات دولتی را در دسترس مطبوعات و عموم قرار می دهد؛ لزوم مشارکت شهروندان، ایجاب می کند که برخی تصمیمات دولت می بایست نقطه نظرات مردم را لحاظ کند؛ و بررسی قضایی، به دادگاه ها این قدرت را می دهد که تصمیمات و اقدامات مقامات و سازمان های دولتی را بررسی کند. مکانیسم های پاسخگویی اجرایی شامل اداراتی در سازمان ها یا وزارتخانه ها و روبه هایی در پروسه های اجرایی است و طوری تنظیم شده اند تا تضمین نمایند که تصمیمات و اقدامات مقامات دولتی منافع شهروندان را مد نظر دارد.

مکانیسم های پاسخگویی اجرایی شامل موارد زیر است:

سازمان های فریاد رس مردم، مسئول شنیدن و پرداختن به شکایات شهروندان می باشند؛ حسابرس های مستقل که استفاده از سرمایه های ملی را به دقت مورد بررسی قرار می دهند تا نشانه هایی از سوء استفاده بیابند؛

دادگاه های اجرایی ای که به شکایات شهروندان در مورد تصمیمات ادارات رسیدگی می کنند؛ قوانین اخلاقی ای که از به اصطلاح " افشاگران" – کسانی در بین افراد دولتی که در مورد فساد یا سوء استفاده از قدرت دولتی به افشاگری می پردازند – در برابر اقدامات تلافی جویانه حمایت می کند.

پارلماندار (پارلمانتاریست) Parliamentarist

به نظام هایی می گویند که با روش پارلمانداري اداره می شوند.

پارلمانداري (پارلمانتاریسم) Parliamentarism

به روش کشورهایی گفته می شود که در آنها پارلمان در جایگاه قوه قانونگذاری قرار می گیرد و گمارش و عزل دولت با نظر پارلمان صورت می گیرد.

وظایف پارلمان کدامند؟

پارلمان قوانین را تصویب کرده و در مورد مالیاتها و هزینه های دولت تصمیم گیری می کند. پارلمان دولت و ادارات دولتی را مورد بررسی قرار می دهد و در مورد سیاست خارجی موضع گیری می کند. در اغلب موارد پیشنهادات دولت مبنای تصمیمات پارلمان را تشکیل می دهند.

وظایف دولت کدامند؟

کشور را دولت اداره و رهبری می کند. اینکار از طریق ارائه پیشنهادات (لوايح) به پارلمان و اجرای تصمیمات اتخاذ شده توسط پارلمان صورت می گیرد.

چه کسی می تواند به پارلمان پیشنهاد ارائه کند؟

فقط دولت، نمایندگان پارلمان و ارگانهای مختلف پارلمان می توانند به پارلمان پیشنهاد ارائه کنند. پیشنهادات دولت لوايح و پیشنهادات نمایندگان پارلمان طرح نامیده می شوند. طرح در اغلب موارد پیشنهاد متقابل یک لایحه است. افراد حقیقی یا سازمانها از طریق تماس گرفتن با احزاب یا نمایندگان پارلمان امکان تأثیر گذاری برخوردارند.

کمیسیون پارلمان و کار آن چیست؟

کمیسیونهای پارلمان نوعی گروههای کاری هستند که از نمایندگان پارلمان تشکیل شده و کلیه پیشنهادی ارائه شده به پارلمان را مورد بررسی قرار می دهند. سپس کمیسیون پیشنهاد خود را به مجلس ارائه می کند و نظر خود را در مورد چگونگی تصمیم گیری در مورد مسائل مختلف مطرح می کند.

در ظاهر، اصول حکومت اکثریت و دفاع از حقوق افراد و اقلیت ها دو امر متناقض به نظر می رسد. اما این اصول، در واقع ستون های دوگانه ای هستند که ارکان آنچه که یک دولت دیموکراتیک نامیده می شود را استوار نگه داشته اند. حکومت اکثریت وسیله ای است برای سازماندهی دولت و تصمیم گیری در خصوص مسائل عمومی؛ نه طریقی دیگر به ظلم و ستم. همانطور که هیچ گروه خود منتصب حق آزار دیگران را ندارد، هیچ اکثریتی، حتی در یک دیموکراسی، نیز نباید حقوق و آزادی های اساسی یک فرد و یا گروه اقلیت را سلب نماید. اقلیت ها – چه به دلیل قومیت، باورهای دینی، موقعیت جغرافیایی، سطح درآمد، و یا فقط به عنوان بازنده های انتخابات و یا یک مناظره – از حقوق اساسی تضمین شده برخوردارند که هیچ دولت و یا گروه اکثریت منتخب و یا غیر، حق سلب آن را ندارد. اقلیت ها باید اطمینان داشته باشند که دولت ها از حقوق و هویت آنها دفاع می کنند. وقتی که این اطمینان حاصل شد، این گروه ها می توانند در نهادهای دیموکراتیک کشور خود مشارکت کرده، بر آنها تأثیرگذار باشند.

از جمله حقوق اساسی که هر دولت دیموکراتیک باید از آن دفاع کند، می توان از آزادی بیان، آزادی دین و عقیده، مراحل تشریفات قانونی و حق برخورداری برابر از حمایت قانون، و آزادی بیان عقیده، مخالفت، و مشارکت کامل، در زندگی اجتماعی جامعه خود نام برد. دیموکراسی ها می دانند که دفاع از حقوق اقلیت ها به منظور حفظ هویت فرهنگی، رسوم اجتماعی، احساسات درونی فردی، و فعالیت های دینی، جزو وظائف اولیه آنها است. پذیرش اقلیت های قومی و فرهنگی که در نظر اکثریت جامعه بیگانه، و یا حداقل عجیب می نمایند، از بزرگ ترین چالش هایی است که دولت های دیموکراتیک می توانند با آن روبرو شوند. اما دیموکراسی ها به این نکته توجه دارند که

گوناگونی می تواند سرمایه عظیمی محسوب شود. آنها این گوناگونی های هویتی، فرهنگی، و ارزشی را به دیده چالشی می نگرند که آنها را قوی تر و غنی تر می سازد، نه به عنوان تهدید. هیچ یک راه حل خاصی نمی تواند برای حل مسائل به وجود آمده از تفاوت های بینشی و ارزشی گروه های اقلیت وجود داشته باشد - تنها این آگاهی مسلم وجود دارد که فقط از طریق فرایند دیموکراتیک تحمل، گفتگو، و میل به مدارا است که جوامع آزاد به توافق هایی که در بر گیرنده ارکان دوگانه حکومت اکثریت و حقوق اقلیت اند دست می یابند.

قوه قضاییه

بزرگداشت شرف و حیثیت که ملازم همه افراد خاندان بشری است، و بزرگداشت حقوق برابر و انتقال ناپذیر آنان، پایه آزادی و عدالت و صلح جهان است.

الکساندر هامیلتون یکی از تدوین گران قانون اساسی ایالات متحده، در دفاع از نقش قوه قضاییه در ساختار حکومت مشروطه، در شماره ۷۸ مجله "فدرالیست" نوشت: "اگر قوه قضاییه از قوای مقننه و مجریه تفکیک نشود، آزادی وجود نخواهد داشت. ... آزادی موجبی برای هراس از قوه قضاییه به تنهایی ندارد، لکن باید از اتحاد آن با هر یک از دو قوه دیگر شدیداً بترسد." دیدگاه هامیلتون ماورای تفاوت های موجود در سیستم های قضایی کشورها را می بیند. زیرا تنها با استقلال قضایی است که میتوان رعایت کامل "حکومت قانون" را برای مردم تضمین نمود. همان گونه که رئیس جمهور آمریکا وودرو ویلسون نوشت "در دادگاه است که معلوم میشود حکومت به وعده هایش عمل میکند یا نمی کند. بنابراین مبارزه فرد برای یک حکومت مشروطه البته مبارزه برای وضع قوانین خوب است ... لکن همچنین برای دادگاه های با شعور، مستقل، و بی طرف نیز میباشد." این اصل که قوه قضایی مستقل اساس اداره مناسب دادگستری و اجرای عدالت است عمیقاً در نهادهای حقوقی عرب جا گرفته است. عملاً تمامی قوانین اساسی عرب استقلال قضایی را تضمین کرده اند. برای مثال، اصل ۱۰۴ قانون اساسی پادشاهی بحرین میگوید: "آبروی قوه قضاییه و پاکدامنی و بی طرفی قضات، مبنی حکومت درست است و تضمینی برای حقوق و آزادی ها. هیچ مقامی حق دخالت در حکم قاضی را ندارد، و تحت هیچ شرایطی نمی توان در مسیر عدالت دخالت کرد. قانون استقلال قضایی را ضمانت مینماید ... اصل ۶۵ قانون اساسی مصر ناظر است به: "استقلال و مصونیت قوه قضاییه دو رکن اصلی برای تضمین حقوق و آزادی های مشروحه در قانون است." قانون اساسی اردن، در اصل ۹۷ اعلام میکند: "قضات مستقل هستند، و در انجام وظایف قضایی خود تابع هیچ مرجع و مقامی نیستند مگر قانون."

ما همین مفاهیم ظریف را در شش اصل "اصول رفتار قضایی بانگلور" نیز می بینیم که تحت توجهات سازمان ملل و برای تقویت تمامیت و سلامت قضایی در جهان تدوین گردیده. اصل اول میگوید: "استقلال قضایی لازمه حکومت قانون است و تضمین کننده اصلی محاکمه منصفانه. لذا قاضی وظیفه دارد این استقلال را چه از جنبه فردی و چه از لحاظ نهادین حفظ کرده اعتلا بخشد." اعلامیه قاهره در باره استقلال قضایی که در کنفرانس دوم عدالت عرب در فوریه ۲۰۰۳ تدوین گشت قبول کرد... استقلال قضایی رکن اصلی است که آزادی های مدنی، حقوق بشر، روند توسعه فراگیر، اصلاحات در تجارت و نظام سرمایه گذاری، همکاری های اقتصادی منطقه ای و بین المللی، و ساختمان نهاد های دیموکراتیک... همگی بر آن استوار است."

همین اصل در عین حال زیر بنای موقعیت قوه قضاییه در ایالات متحده است. پدران بنیان گزار آمریکا تشخیص دادند که از جمله اساسی ترین عوامل برای کارکرد موثر قضا در ایالات متحده اینست که این قوه تابع هیچ بخش دیگری از حکومت نباشد. برای حصول چنین هدفی، قانون اساسی آمریکا سیستم قضایی فدرال مستقلی را، از طریق جداسازی وظایف قانون گذاری حکومت (مقننه) از اجرا و اعمال قانون (بخش قضایی)، ایجاد نمود. این جداسازی یا تفکیک قوه مقننه از قوه قضاییه عامل حیاتی و ضروری برای برقراری حاکمیت قانون بوده است. وقتی نقش قانون گزار و قاضی توسط بازیگران مختلف حکومتی ایفا گردد، خطر خود کامگی حکومت به میزان زیادی تقلیل می یابد. وقتی قدرت انشاء قانون را از قدرت تفسیر و اعمال آن جدا کنیم در واقع بنیاد اصلی حاکمیت قانون را پی ریخته ایم: یعنی اصلی که میگوید اختلافات و دعاوی بر اساس قانون و مقرراتی که از قبل جاری و حاکم بوده قضاوت و حل و فصل میشوند.

یک قضای مستقل به آن معنی است که هم قاضی در انجام وظایف خود مستقل است و هم قوه قضاییه بصورت یک نهاد مستقل است و قلمرو اقتدار و فعالیت آن از نفوذ و دخالت سایر عوامل حکومت مصون میباشد. بنا بر اصول بانگلور استقلال قضایی دارای هر دو "وجه فردی و نهادی است". از نظر استقلال فردی قاضی، دو راه برای تضمین استقلال ارائه میگردد. اول این که قاضی باید از تلافی یا تهدید به تلافی بیمناک نباشد، تا ترس و نگرانی در تصمیم گیری او اثر نداشته باشد. دوم، شیوه ای که قضات بر آن اساس انتخاب میشوند، و اصول اخلاقی که باید به آن پایبند باشند، باید به نوعی باشد که خطر فساد و نفوذ از بیرون در آن به حد اقل برسد.

در ایالات متحده با مصون نگاه داشتن سمت و دستمزد قاضی از دخالت نیروهای بیرونی او را در برابر تلافی و انتقام حفاظت میکنند. طبق قانون اساسی آمریکا، قضات فدرال سمت خود را "در طول مدت حسن رفتار" حفظ

میکنند؛ که به معنی تمام عمر، در غیاب رفتار ناشایست، میباشد. بعلاوه قانون اساسی اطمینان میدهد تا زمانیکه قضات فدرال شاغل باشند، دستمزدشان تقلیل نمی یابد. این تضمین ها موجب میگردد قاضی از اعمال قانون هراسی به دل راه ندهد. اطمینان از شغل و دستمزد قاضی را آزاد میگذارد تا آن گونه که به نظر او میرسد قانون را به بهترین نحو، با انصاف، و بی طرفانه در مورد طرفین دعوا اعمال کند. پادشاهی بحرین نیز رهیافت مشابهی را در مورد اعضای دادگاه قانون اساسی به کار میبرد و آنها را در محل خود با اطمینان استقرار میدهد. در اصل ۱۰۶ قانون اساسی آمده است که اعضای دیوان در طول مدت خدمت " قابل عزل یا انفصال نیستند."

از سوی دیگر باید اطمینان حاصل کرد که قضات قدرت خود را بی طرفانه اعمال نمایند، و نه بر اساس منافع شخصی یا نفوذ خارجی. قاضی نباید تحت تاثیر یکی از طرفین دعوا قرار گیرد یا از یکی علیه دیگری طرفداری کند، و خود نیز نباید در نتیجه دعوا ذی نفع باشد. قاضی که تن به نفوذ و فشار و فساد دهد، احترام و اعتماد شهروندان را از دست خواهد داد. هر گاه يك قاضی حکمی دهد که در آن خود ذی نفع است، یا به دیگری لطفی میکند، و یا حق را از کسی پایمال میکند، آن حکم و رای حاکمیت قانون را مخدوش مینماید. به هنگام انتخاب قاضی یا اصول اخلاقی که راهنمای رفتار آنهاست، این دغدغه ها باید مد نظر قرار گیرند. انتخاب قاضی بر اساس لیاقت، پاکدامنی، و پایبندی اخلاقی، بطور طبیعی تضمینی است که قاضی مزبور بی طرفانه عمل خواهد کرد. هر ملاحظه دیگری جز ویژگی های فوق برای انتخاب و نصب يك قاضی (توسط يك مقام سیاسی یا از طریق آرای رای دهندگان) این احتمال را بیشتر میکند که قاضی بخاطر آن ملاحظات از قضاوت منصفانه و بی طرفانه ناتوان خواهد بود. با توجه به اینکه گسترش محدوده ای که انتخاب قاضی با کفایت از داخل آن صورت میگیرد موجب انتخاب بهتر و افضل میشود، باعث شد که اعلامیه بیروت حاصل اولین کنفرانس عرب در خصوص عدالت توصیه نماید: " انتخاب قضات از هر تبعیضی بر اساس نژاد، رنگ، جنسیت، اعتقاد مذهبی، زبان، ملیت، موقعیت اجتماعی، میلاد، توان مالی، علایق سیاسی و مسلکی، و یا هر ملاحظه دیگری مبری و آزاد خواهد بود. بخصوص به هنگام انتخاب قضات، اصل برابری فرصت باید دقیقاً مراعات شود تا اطمینان حاصل آید که همه متقاضیان سمت قضایی بطور یکسان و عینی مورد بررسی و برآورد قرار گرفته اند." بعلاوه، اعلامیه اشعار میدارد: " هیچ تبعیضی میان مرد و زن برای قبول مسئولیت قضایی مجاز نمی باشد." رعایت این توصیه ها نه تنها به انتخاب افضل و بر اساس لیاقت قضات کمک میکند، بلکه هر تبعیض نهادینه شده در دستگاه قضایی را (که ممکن است در صورت یکدست و يك رنگ بودن قوه قضاییه ایجاد گردد) کم رنگ تر خواهد کرد. بدیهی است رعایت اصل استقلال قضایی بدون مشکلات مربوط به خود نمی باشد. یکی از مشکلات زمانی پدید میآید که قاضی منتخب یا منصوب گاه دارای استقلال در مقابل فشار سیاسی است و گاه در مقابل منافع شخصی مستقل است. از سوی دیگر مصون بودن در مقابل نفوذ سایر شعب حکومت، و حتی از جانب سایر دستگاه های قضایی، و اطمینان از حفظ سمت و دریافت دستمزد مادام العمر، قاضی را در مقابل انطباط و نظارت نیز مصونیت میبخشد. پر واضح است اگر يك قاضی به ابتدایی ترین اصول استقلال قضایی پایبندی نشان ندهد (و مثلاً رشوه بگیرد) مستوجب برکناری و اخراج میشود؛ اما بجز این، و در مورد اعمالی کمتر، اعمال تنبیه و انطباط بسیار دشوار خواهد بود. در ایالات متحده ایجاد و حفظ قوه قضایی مستقل و منصف از طریق اعمال خود- انطباطی و مراعات هنجارهای اخلاقی توسط خود قضات بوده است. به قول رئیس سابق دیوان عالی کشور هارلن ستون " تنها کنترل بر اعمال قدرت توسط خودداری خود ما صورت میگیرد." هر ایالت آمریکا و هر دستگاه قضایی فدرال دارای آئین نامه اخلاقی خاص و محکمی است که قضات خود را ملزم به رعایت دقیق آن میدانند. اولین بند از این آئین اخلاقی قضات فدرال را ملزم میکند " تمامیت و استقلال قضایی را رعایت و حفظ نمایند." آئین نامه به علاوه میگوید: " يك قوه قضاییه مستقل و شرافتمند لازمه داشتن عدالت در جامعه ماست."

علاوه بر اینکه قضات از انجام برخی اعمال منع شده اند، مثلاً قضات حق ندارند در پرونده ای که خود نفعی در آن هستند قضاوت کنند، آئین رفتار قضات اهمیت استنباط در قضا را نیز یادآور میگردند. استنباط یا برداشت فساد، جانبداری، یا سایر ویژگی های غیر اخلاقی به همان اندازه که واقعیت آنها میتواند به حال جامعه مضر بوده اعتماد آنرا نسبت سیستم قضایی سست کند، یا احترام برای حاکمیت قانون را مخدوش نماید. قضات نه تنها نباید مرتکب عمل غیر صالح نشوند، بلکه باید تصور آنرا نیز در اذهان ایجاد نکنند. لذا قضات فدرال باید از انجام اعمالی که تصور عمل غیر صالح را در اذهان ایجاد میکند خودداری نمایند. به این ترتیب مجموعه آئین اخلاقی بشکلی تدوین شده که بی طرفی در محاکمات و دقت در رسیدگی قضایی را تا حدود زیاد تأمین و تضمین میکند. اعلامیه قاهره حکومت های عرب را ترغیب کرد که " يك مجموعه حرفه ای و اخلاقی برای قوه قضاییه پیشبینی کنند که مناسب حرفه شریف قضا باشد." يك راه ساده برای این کار اینست که اصول بانگلو را اقتباس کنند. این اصول حول شش محور اصلی قرار دارند: استقلال، بی طرفی، تمامیت و درستی، شایستگی و برازندگی، مساوات، و اهلیت و صلاحیت قانونی. جزئیات دستورالعمل و مصادیق هر اصل محتوی عملی به هر يك از ارزشهای فوق میدهد. اعتقاد من اینست که این اصول در صورت اجرای کامل و صحیح همان نقش مهم مجموعه آئین رفتار در آمریکا را ایفا خواهد کرد.

تا اینجا صحبت از رویکردهایی بوده که افراد و قضات را یاری میداده آزادانه به کار خود بپردازند و از نفوذ بیرونی مصون بمانند. اما يك قوه قضاییه مستقل باید در مقابل فشار و نفوذ سیستماتیک از خارج از دستگاه قضایی و بخش های دیگر حکومت نیز حمایت شود و مصون بماند. يك جنبه بنیادی و حیاتی از این استقلال نهادین اینست که مطمئن شویم دستگاه قضایی دارای منابع مالی کافی است. همان طور که تضمین حداقل دستمزد برای استقلال قاضی لازم است، تامین مالی کافی باعث کارکرد درست دستگاه قضایی خواهد شد. اعلامیه بیروت در این زمینه توصیه میکند: " دولت باید يك بودجه مستقل و مکفی برای قوه قضاییه، شامل کلیه شعب و ادارات و موسسات آن، پیشبینی کند. این بودجه بصورت کلی (يك قلم) و سر بسته در بودجه سالانه کشور آورده میشود، و هزینه و تقسیم آن بر اساس پیشنهاد شوراهای عالی قضایی در داخل دستگاه قضایی انجام خواهد شد." اعلامیه قاهره ضمناً دولت ها را دعوت کرد " در استقلال مالی دستگاه قضایی بکوشند." این گونه استقلال مالی کافی و بی قید و شرط، دستگاه قضایی را در مقابل نفوذ بی جا از جانب سایر دستگاه ها بیمه و مصون میکند.

مطلب پیچیده تر در این مورد روابط و مداخله میان مقامات اجرایی و قضایی است. بیشتر در مورد تنش موجود میان استقلال از سایر بازیگران حکومتی از يك سو و حصول اطمینان از این که استقلال شخصی خود را با سقوط در دامان جانبداری و فساد شخصی از دست نمی دهد، صحبت کردم. در ایالات متحده ما بیشتر نگران فشار از نوع اول (فشار سیاسی) هستیم، و دغدغه نوع دوم را بیشتر به اصول اخلاقی و انضباط شخصی قاضی واگذار میکنیم. البته در شرایط مختلف ممکن است توجه به هر دو مطلب ضروری باشد، و ایجاد تعادل در میان آن دو نیز دارای اهمیت است. در ضمن همواره باید هشیار بود که استقلال قضاییه را به بهانه اعمالی که به ظاهر برای تنبیه و منضبط نمودن قضات به اصطلاح سرکش انجام میشود مخدوش ننمود.

البته استقلال قضایی برای خود هدف نیست، بلکه وسیله ایست برای رسیدن به هدفی مهم. این رکن اساسی برای حاکمیت قانون است، و به شهروندان اطمینان میدهد قوانین عادلانه و بصورت یکسان اعمال خواهند شد. اهمیت این موضوع هیچ جا به اندازه حمایت قضایی از حقوق بشر و ملت نیست. استقلال قضایی به قاضی اجازه میدهد تصمیماتی بگیرد که چندان به مذاق مردم خوش نمیآید. قضات فدرال آمریکا گاه ناچار شده اند خلاف جریان شنا کنند و احکامی صادر نمایند که بر خلاف خواسته اکثریت مردم است. برای نمونه در سال ۱۹۵۴ در حکم پروان علیه اداره آموزش، دیوان عالی اعلام نمود که صرف امکانات آموزشی مجزا برای کودکان نژاد های مختلف (حتی اگر یکسان باشند) فی حد ذات نابرابر و تبعیض آلود است، و این نظر آتشی از انتقادات شدید در کشور بر پا ساخت. معذالک، این رای نقطه عطف و تاریخی بود که مبارزه برای آزادی های مدنی و حقوق سیاسی مساوی را گام بزرگی به پیش راند. استقلال قضایی همچنین به قضات اجازه میدهد آرای صادر نمایند که بر خلاف منافع سایر دستگاه های دولتی است. روسای جمهور، وزرا، و قانون گزاران گاه راه حل های سهل و ممتنع برای امور روزمره می یابند. اینجا وظیفه مخصوص يك قوه قضاییه مستقل است که ببیند آیا آن راه حل ها حقوق و آزادی های مردم را مخدوش و محدود میکند یا خیر؛ و در صورت لزوم از نقض آن حقوق جلوگیری نماید. استقلال قضایی آن منبع شجاعت و شهامت را در اختیار میگذارد تا در خدمت قانون و حاکمیت قانون باشد. هر کشور اثر مخصوص خود را بر دستگاه قضاییش میگذارد، لکن برخی اصول هستند که فراتر از تفاوت های ملی عمل میکنند و زمینه مشترک دارند. اهمیت يك قوه قضاییه مستقل یکی از این اصول میباشد. لکن گرچه توافق تئوریک بر سر این که استقلال قضایی رکن اصلی برای حفظ حاکمیت قانون است آسان حاصل میگردد، آنچه دشوارتر است وظیفه به عمل در آوردن این اصول تئوریک است.

احزاب سیاسی

همه افراد بشر آزاد و با حیثیت و حقوق یکسان زاییده می شوند و دارای موهبت خرد و وجدان می باشند و باید با یکدیگر با روحیه برادری رفتار کنند.

برای محافظت و حمایت از حقوق و آزادی های فردی، یک ملت مردم سالار باید به کمک یک دیگر حکومت مورد نظرشان را بسازند و راه اصلی دست یابی به آن، وجود احزاب سیاسی است. احزاب سیاسی، سازمان هایی داوطلب برای ایجاد پیوند بین مردم و حکومت هستند. احزاب، نامزدهایی را در نظر می گیرند و برای انتخاب شدن آن ها به سمت های دولتی مبارزه می کنند و مردم را برای انتخاب رهبران حکومتی آماده می سازند حزب اکثریت (یا حزبی که برای گرداندن دولت انتخاب می شود) سعی می کند تعدادی برنامه و سیاست را به قانون اضافه کند. احزاب اپوزیسیون می توانند از سیاست حزب اکثریت انتقاد و پیشنهاد های خودشان را مطرح کنند. احزاب سیاسی راهی را برای شهروندان باز می کنند تا بتوانند مقامات حزب منتخب را به خاطر عمل کردشان در حکومت، مورد سوال قرار دهند. اعتقاد احزاب سیاسی مردم سالار به اصول مردم سالاری باعث می شود که آنان به دولت انتخابی، حتی اگر از حزب خودشان نباشد احترام بگذارند و آن را به رسمیت بشناسند. مانند تمام حکومت های مردم سالار، اعضای احزاب مختلف، معرف فرهنگ های گوناگونی هستند که از آن ها برخاسته اند. برخی از این احزاب کوچک هستند و

گرد مجموعه ای از اعتقادات سیاسی شکل گرفته اند. بعضی دیگر بر اساس منافع اقتصادی یا پیشینه مشترک، سازمان یافته اند. احزاب باقی مانده، مجموعه هایی غیر منسجم از شهروندانی متفاوت هستند که ممکن است تنها هنگام انتخابات گرد هم آیند.

مصالحه و صبر، از ارزش های تمام احزاب سیاسی مردم سالار- چه جنبش های کوچک و چه ائتلافات بزرگ مردمی - به شمار می رود. احزاب می دانند که تنها از طریق اجتماعات بزرگ و هم کاری با احزاب سیاسی و سازمان های دیگر می توانند رهبری و دید مشترکی را که منجر به حمایت مردمی می شود، به دست آورند. احزاب مردم سالار از بی ثباتی و تغییر پذیری عقاید سیاسی آگاه هستند و می دانند که رای مشترک، اغلب می تواند از تقابل نظرها و ارزش ها در مباحثات آرام، آزاد و مردمی به دست آید.

اپوزیسیون قانون مند از مفاهیم اصولی همه حکومت های مردم سالار به شمار می رود. این بدان معنا است که در سیاست، تمام جناح ها - با همه تفاوت هایشان - در ارزش های اساسی آزادی بیان و اعتقاد به قانون اساسی و بهره مندی یک سان مردم از پشتیبانی قانون، مشترک هستند. جناح های بازنده انتخابات، در غالب اپوزیسیون به فعالیتشان ادامه می دهند و اطمینان دارند که نظام سیاسی از حق آنان برای ایجاد تشکل ها و اعتراض علنی، حمایت می کند. در موقع مقرر، حزب آنان امکان مبارزه برای نظرها و کسب آرا مردم را به دست خواهد آورد. در حکومت مردم سالار، کشمکش بین احزاب سیاسی، نه جنگی برای بقا که رقابتی برای خدمت به مردم است.

جامعه



اراده مردم و انتخابات آزاد و منصفانه، از هر مکانیزم و رویکرد دولتی قویتر است، حال هرچه می خواهد قوی و خشن باشد ... رژیم های غیر دیموکراتیک نمی توانند تحقق اراده مردم و حقوق پایه آنها را مانع شوند . همیشه برای يك اصل رای دهید، حتی اگر تنها رای دهنده بودید، و خیالتان راحت باشد که این تنها رای شما گم نمیشود . آدامز.

غالباً تعاریفی که جامعه شناسان از جامعه به دست داده اند با یکدیگر شباهت دارد و نکات مشترکی در آنها دیده می شود . بسیاری از متفکرین جامعه انسانی را با بدن انسان مقایسه کرده اند ، رشه این شیوه تفکر را بایستی در یونان قدیم جستجو کرد. ارسطو جامعه را به موجودی زنده تشبیه می کند که قانون تولد و رشد و مرگ بر آن حاکم است. اسپنسر فیلسوف انگلیسی عقیده دارد که هم جامعه هم بدن انسان تابع اصل تکامل بوده و از طرف دیگر سیستم عصبی در انسان را با نظام ارتباطات در درون جامعه مقایسه کرده است. آگوست کنت بانی جامعه شناسی معتقد است که جامعه از تمام افراد زنده و همچنین از تمام کسانی که از این جهان رفته اند ولی با تاثیر خود در ذهن اخلاف خویش به حیات خود ادامه می دهند تشکیل می یابد . به نظر کنت هیچ موجودی به اندازه جامعه مستعد پیشرفت سریع و بویژه ترقی مداوم نیست زیرا در نتیجه توالی نسل ها اجتماع مسلط بر زمان گردیده است و بنابراین از نظر وی جامعه همانند کاروانی از نسل های گذشته و معاصر است که در راه ترقی و تعالی سیر می کند. امیل دورکیم جامعه را موجودی زنده می شمارد و معتقد است همچنانکه هر جاننداری تنها از اجتماع ساده سلولها بوجود نیامده و دارای حس عمومی یا حیات می باشد ، جامعه نیز تنها از گرد آمدن ساده افراد تشکیل نیافته بلکه دارای وجدان و روحی جمعی است و مطالعه جلوه های وجدان جمعی (حالات روحی و عاطفی جمع) را می توان موضوع علم جامعه شناسی دانست. گاستون بوتول جامعه شناس فرانسوی جامعه را متشکل از گروه انسانیایی که دارای طرز فکری مشابه اند می داند که روابط آنها مبتنی بر تفاهم متقابل است.

مطهری در کتاب جامعه و تاریخ جامعه را مجموعه ای از افراد انسانی می داند که با نظامات و سنن و آداب و قوانین خاصی به یکدیگر پیوند خورده و زندگی دسته جمعی دارند. زندگی دسته جمعی این نیست که گروهیاز انسانها در کنار هم و در یک منطقه زیست کنند و از یک آب و هوا و یک نوع مواد غذایی استفاده نمایند. آهوان یک گله نیز با هم می چرند و با هم می خرامند و با هم نقل مکان می کنند اما زندگی اجتماعی ندارند و جامعه تشکیل نمی دهند.

زندگی انسان که اجتماعی است به معنی اینست که ماهیت اجتماعی دارد. از طرفی نیازها، بهره ها، برخورداریها، کارها و فعالیتها ماهیت اجتماعی دارد. جز با تقسیم کارها و تقسیم بهره ها و رفع نیاز مندیها در داخل یک سلسله سنن

و نظامات میسر نیست. از طرف دیگر نوعی از اندیشه ها، ایده ها، خلق و خویها بر عموم حکومت می کند و به آنها وحدت و یگانگی می بخشد و به تعبیر دیگر: جامعه عبارتست از مجموعه ای از انسانها که در جبر یک سلسله نیازها و تحت نفوذ یک سلسله عقیده ها و ایده ها و آرمانها در یکدیگر ادغام شده و در یک زندگی مشترک غوطه ورنند. آلن بیرو در فرهنگ علوم اجتماعی تعاریفی چند از جامعه به قرار زیر را بدست می دهد:

وحدت جزئی، جسمی، روانی و اخلاقی بین موجودات هوشمند، با برخورداری از حکومتی پایا، فراگیر و کارا، در جهت تحقق هدفی مشترک بین تمامی افراد. (وحدت جزئی، پیوند و تشارک بین افراد یک جامعه است، نه از هر نظر، بلکه از برخی جهات آنچنانکه فردیت آنها نیز محفوظ بماند)

جمعی سازمان یافته، متشکل از افرادی که در سرزمین مشترک زندگی می کنند و به صورت گروهی با یکدیگر، در جهت ارضای نیازهای اجتماعی اساسی، همکاری دارند، فرهنگی مشترک دارند و هر گروه به صورت واحد اجتماعی متمایزی به کار می پردازند.

گروهی متشکل از موجودات انسانی که با پیوند های روانی، زیستی، فنی و فرهنگی، همبستگی یافته اند. با این تعاریف می توانیم به تعریف جامعی از جامعه به قرار زیر اشاره کنیم: یک جامعه، جمعیتی سازمان یافته از اشخاصی است که با هم در سرزمینی مشترک سکونت دارند، با همکاری در گروهها نیازهای اجتماعی، ابتدایی و اصلی شان را تامین می کنند و با مشارکت در فرهنگی مشترک به عنوان یک واحد اجتماعی متمایز شناخته می شود.

ویژگیهای جامعه

ممکن است مردم به نظر کمالاتی غیر قابل تحمل به نظر آیند اما اگر ما ۱۰ قدم به سمت چپ گام برداریم و با نوری که از زاویه ای دیگر می آید به آنان بنگریم امکان بسیار زیادی وجود دارد که آنان را بخشنده کریم و مهربان ببینیم اینها بستگی به این دارد که از چه نقطه ای به آنان بنگریم.

آلن بیرو ویژگیهای اساسی جامعه را به قرار زیر بر می شمرد:

عمومیت: به عنوان یک واحد معنی دار در سازمان هستی، هم فرد را در خود جای می دهد، هم جایگزین آن می شود و افرادی در هر دو جنس و تمامی سنین را در بر می گیرد.

تداوم و استمرار: طول عمر جامعه، از طول هستی هر یک از افراد فراتر می رود. معمولاً انسانها در یک جامعه تولد می یابند، با آن انطباق می پذیرند ولی نمی توانند خود جامعه ای خاص بنا کنند.

مشارکت کم و بیش فعالانه که مورد خواست افراد است، کم و بیش از آن آگاهند و آن را در وجود خویشتن احساس می کنند. لیکن در جریان این مشارکت، هرکس از مزایای حیات جمعی سهم می برد، ضمن آنکه نقشی فعال در آن ایفا می کند.

هر جامعه به صورت یک واحد عملیاتی یکپارچه است که افراد باید در درون آن جذب شوند و در برابر قوانین مربوط به جریان امور در جامعه خاضع باشند یعنی به تبعیت از قانون بپردازند.

در هر جامعه برخی تفاوت های درونی از نظر روابط، وظایف و نقشها وجود دارد که در جامعه صنعتی این تمایزات ابعاد وسیعتری یافته است ولی در هر حال هدف از چنین تمایزاتی در نقشها و وظایف رفع نیازهای مختلف جسمانی، روانی، فرهنگی و فنی به بهترین وجه است.

وظایف جامعه

هیچ وقت فراموش نکن که به هنگام ترک این زندگی نمی توان هیچ چیز مادی را با خودت به همراه ببری نه جسم را با خودم به همراه بردم نه پولی را که در سراسر زندگی جمع اوری کردم و نه حتی چیزهای که به آنها علاقه مند بودم تنها چیزی که هنگام ترک این دنیا با خودم می بریم خاطره میزان عشقی است که به مردم هدیه داده ایم فرزندان زندگی با آنچه می بخشیم اندازه گیری می شود نه آنچه که دریافت می کنیم.

ایجاد روابط: جامعه افراد را در زمان و مکان دور هم جمع می کند، به گونه ای که بتوانند میان خودشان روابط انسانی برقرار کنند.

نظام ارتباطی: جامعه وسایل ارتباطی سیستماتیک و کامل در اختیار افراد می گذارد به طوری که آنان به کمک زبان و دیگر نمادهای مشترک می توانند معانی و مقاصد رفتارهای یکدیگر را بفهمند.

نظام قشر بندی: جامعه نوعی نظام قشر بندی پایگاه های اجتماعی و طبقات ایجاد می کند که به هر شخص در ساختار اجتماعی پایگاه یا موقعیتی نسبتاً پایدار می دهد.

نظام جایگزینی: جامعه برای جانشینی نسلها که برای بقا و تداوم هستی اش ضروری است تدابیر و شیوه های منظم و کارآمد تدارک دیده است. عبارت دیگر جامعه از طریق ازدواج، خانواده، گروه های خویشاوندی تداوم خود را تضمین می کند. این وظیفه را می توان تحت عنوان نظام جایگزینی جامعه نیز عنوان نمود.

نظام نظارت اجتماعی : جامعه با نظارت و مراقبت از الگوهای مشترک رفتاری (ارزشها و هنجارها) که افراد آنها را در روابط با هم نوعان خود به کار می برند نظم اجتماعی را ایجاد می کنند . نظام نظارت اجتماعی به دو دسته تقسیم می شود : بخشی از آن نظام مقررات و ارزشها را شامل می شود و بخشی دیگر نظام تنبیه و پاداش را در بر می گیرد که در حقیقت محرکهای رفتاری افراد از آن ناشی می شود.

همنوایی اجتماعی : جامعه از طریق نظام سازمان یافته تربیتی رسمی یا غیر رسمی اش، نسبت به اجتماعی شدن (جامعه پذیر کردن و فرهنگی کردن) افراد اقدام می کند.

نظام تولیدی : جامعه با سازمانها و گروههای گوناگون اقتصادی کار تولید و توزیع کالاها و خدمات ضروری برای زندگی افراد را سامان می دهد.

نظام دفاعی : جامعه با سازمانهای سیاسی، اداری و انتظامی خود امنیت خارجی و نظم را تامین نموده و ضمناً به تدابیری در زمینه پزشکی و بهداشتی نیز دست می یازد تا اعضایش طولانی تر و با تندرستی بیشتری زندگی کنند و نسل آینده بتواند با تامین بیشتری به بزرگسالی دست یابد.

دیموکراسی و آزادی مطبوعات



{ای آزادی من از ستم بیزارم ، از بند بیزارم ، از زنجیر بیزارم، از زندان بیزارم از باید بیزارم از هر چه و هر که ، که تو را در بند می کشد بیزارم. ای آزادی مرغک پر شکسته زیبای من ، کاش می توانستم تو را از از چنگ پاسداران وحشت ، سازندگان شب و تاریکی و سرما ، سازندگان دیوارها و مرزها و زندانها و قلعه ها رهیت کنم ، کاش قفست را می شکستم و در هوای پاک بی ابر و بی غبار بامدادی پروازت می دادم (شریعتی)}

در جامعه مردم سالار، مطبوعات نباید زیر نظر حکومت کار کنند. در دولت های مردم سالار، نه وزارت اطلاعاتی برای کنترل مطالب روزنامه ها یا فعالیت خبرنگاران وجود دارد، نه شروطی برای بررسی صلاحیت خبرنگاران و نه اجباری برای این که خبرنگاران به اتحادیه های زیر نظر حکومت بپیوندند. مطبوعات آزاد، مردم را آگاه می سازد، گردانندگان را مورد سوال قرار می دهد و شرایطی را برای مباحثات منطقه ای و سراسری، فراهم می کند . حکومت های مردم سالار به مطبوعات آزاد بال و پر می دهند. سیستم قضایی مستقل، جامعه مدنی تحت حاکمیت قانون و بیان آزاد همگی از مطبوعات آزاد حمایت می کنند. مطبوعات آزاد باید از حمایت قانونی برخوردار باشد . در حکومت های مردم سالار، دولت مسوول اعمالش است. به همین دلیل شهروندان انتظار دارند از تصمیماتی که دولت به نمایندگی از آن ها می گیرد با خبر شوند. مطبوعات با نظارت بر دولت، "حق آگاهی" مردم را با فراهم کردن شرایطی برای زیر سوال بردن دولت و سیاست های آن تامین می کند. حکومت های مردم سالار برای روزنامه نگاران امکان دسترسی به جلسات عمومی و اسناد ملی را فراهم می کنند. آن ها محدودیت از پیش تعیین شده ای برای گفته ها یا نوشته های روزنامه نگاران قایل نمی شوند. لازم است که مطبوعات در قبال خود نیز عمل کردی مسوولانه داشته باشند. مطبوعات از طریق انجمن های حرفه ای، شوراهای مستقل مطبوعات و "نمایندگان ویژه" یا منتقدان درون سازمانی که شکایات مردمی را بررسی می کنند، مسوول رسیدگی به شکایات مربوط به زیاده روی هایشان هستند و به این ترتیب مسوولیت پاسخ گویی آن ها از درون حفظ می شود. مردم سالاری نیازمند انتخاب و تصمیم گیری مردم است. برای جلب اعتماد مردم نسبت به مطبوعات، روزنامه نگاران باید گزارش هایی حقیقی بر مبنای منابع معتبر و اطلاعات موثق تهیه کنند. سرقت ادبی یا گزارش دروغین، مخالف با سازندگی مطبوعات آزاد است. مطبوعات برای جداسازی جمع آوری اطلاعات و نشر آن ها از روند های نگارشی باید هیات تحریریه ای به دور از نفوذ حکومت داشته باشند. روزنامه نگاران نباید تحت تاثیر عقاید مردم قرار گیرند و لازم است تا می توانند به دنبال حقیقت باشند. مردم سالاری به مطبوعات اجازه می دهد تا بدون ترس از دولت یا به نفع آن به جمع آوری خبر و اطلاع رسانی بپردازد. در حکومت های مردم سالار کشمکش پایانی پذیر بین دو حق مهم وجود دارد. یکی از این حقوق وظیفه دولت در حفظ امنیت ملی و دیگری حق آگاهی مردم با تکیه بر قابلیت روزنامه نگاران در دسترسی به اطلاعات است. لازم است که حکومت ها گاه دسترسی به برخی از اطلاعاتی را که برای انتشار

عمومی بسیار حساس تلقی می شوند محدود سازند. اما روزنامه نگاران در حکومت های مردم سالار کاملاً حق دارند که این مسایل را پی گیری کنند.

مروری بر رده بندی جهانی آزادی مطبوعات در سال ۲۰۰۶

بزرگترین آزادی بشر توانایی تصمیم گیری و انتخاب نگرشهای خویشتن است.

اسرائیل، لبنان، سزمین های خود مختار فلسطین: جنگ ویرانگر آزادی مطبوعاتفرانسه و ایالات متحده باز هم جایگاه خود را در رده بندی از دست داده اند، به همین ترتیب به واسطه ی ماجرای کاریکاتورها جهان عرب نیز تنزل کرده است. گزارشگران بدون مرز پنجمین جدول رده بندی سالیانه خود از آزادی مطبوعات در جهان را منتشر کرد. در حالی که کشور های سرکوبگر همچنان در جای خود در قعر جدول مانده اند، کشورهای در حال توسعه گاه از کشورهای غربی جلو زده و به بالای جدول صعود کرده اند. متأسفانه هیچ تغییری درکشوردرنده گان آزادی مطبوعات در جهان به وجود نیامده است. روزنامه نگاران کوریای شمالی، اریتره ای، ترکمن، کوبایی، برمه ای و یایچینی برای امر اطلاع رسانی از جان و آزادی خود هزینه می پردازند. این اوضاع به شدت خطرناک است، رهبران این دول به فوریت باید انتقادات را پذیرفته و به سرکوب منظم و خشونت بار رسانه ها پایان دهند. هر سال کشورهای جدیدی از نیمکره جنوبی به رده بالاتری دست می یابند و در رده های پیشین دولت های اروپایی و امریکا قرار می گیرند. این خیر خوبی است که یکبار دیگر نشان می دهد که حتی این اگر کشورهای فقیر باشند اما می توانند به ویژه آزادی بیان را محترم شمارند. بر عکس افول بطنی اما ثابت شرایط در ایالات متحده، فرانسه و ژاپن، ما را به شدت نگران کرده است. سه کشور جهنمی برای آزادی مطبوعات کوریای شمالی ۱۶۸ آخرین رده، ترکمنستان ۱۶۷ و اریتره ۱۶۶ باز هم بر شدت العمل خود در برابررسانه ها افزوده اند. روزنامه نگار ترکمنستانی اوگلو سپار مرادوف در زندان و در زیر شکنجه کشته شد. رئیس جمهور مادام العمر صفر مراد نیازوف، نشان داد که می تواند علیه کسانی که جرانت می کنند وی را مورد انتقاد قرار می دهند به شدیدترین خشونت ها متوسل شود. گزارشگران بدون مرز همچنین مراتب نگرانی شدید خود را در باره ی وضعیت روزنامه نگاران اریتره ای که بیش از پنج سال است در زندان های مخفی بسر می برند، اعلام می دارد. درکوریای شمالی کیم ایل جونگ قدرتمند همچنان سلطه ی مطلق خود را بر سر مطبوعات حفظ کرده است. باز هم مثل همیشه کشورهای اروپای شمالی برنده این مسابقه ی آزادی بیان شدند. هیچ موردی از سانسور و هیچ تهدید و اراعب و یا اقدام تلافی جویانه ای نه در فنلاند، نه در ایرلند، و نه در اسپانیا و هالند شمارش نشده است.

تنزل امریکا و جاپان در رده بندی، فرانسه نیز امتیاز از دست داده است ایالات متحده امریکا (در رده ۵۳) نسبت به سال گذشته ۹ امتیازاز دست داده است، وقتی که در سال ۲۰۰۲ گزارشگران بدون مرز اولین رده بندی سالیانه خود را منتشر کرد، امریکا در هفدهمین جایگاه قرار داشت. مناسبات میان مطبوعات با دستگاه حاکمه رئیس جمهور بوش، از زمانی که وی طرح امنیت ملی را به اجرا گذاشته است و هر روزنامه نگاری که جنگ وی "علیه تروریسم" را مورد سوال قرار دهد، مشکوک تلقی میکند، کاملاً تخریب شده است. دستگاه قضایی فدرال که بر خلاف ۳۳ ایالت متحده، حق ویژه نهان داشتن منبع اطلاعات را به رسمیت نمی شناسد، حتی روزنامه نگارانی را که کارشان هیچ ربطی به تروریسم ندارد، را نیز تهدید می کند. جرج ولف روزنامه نگار و وبلاگ نویس برای عدم پذیرش ارائه بایگانی فیلم های ویدئویی اش به دادگاه و زندانی شد. از سوی دیگر بازداشت بدون اتهام فیلم بردار سودانی شبکه الجزیره از تاریخ ۱۳ ژوئن ۲۰۰۲ در پایگاه نظامی گوانتانامو و عکاس اسوشیدنت پرس، بلال حاجی از ۱۲ آوریل ۲۰۰۶ در عراق، این طرازنامه را سنگین تر کرده است. فرانسه از سال گذشته ۵ رده و ۲۴ رده نسبت به پنج سال پیش عقب نشسته است. تعدد بازرسی های قضایی رسانه ها و تعقیب قضایی روزنامه نگاران دغدغه واقعی ست برای سازمان های صنفی و سندیکا ها در این کشور. پائیز ۲۰۰۵ به شکل ویژه برای خبرنگاران فرانسوی دشوار بود، تعداد بسیاری از آنها در ماجرای خصوصی کردن شرکت کشتی رانی جنوب در منطقه کرس و در جریان تظاهرات خشونت بار ماه نوامبر در حومه های پاریس، مورد تهاجم و تهدید قرار گرفتند. سیستم محدود سازی کلوپ مطبوعات و درآمد ناسیونالیسم، تهدید برخی از دستاوردهای دمکراتیک، عات نزول ۱۴ رده برای جاپان در رده بندی امسال شد. روزنامه نیهون کزیا مورد حمله قرار گرفت و تعدادی از روزنامه نگاران توسط گروهک های راست افراطی مورد تهاجم قرار گرفتند.

نتایج ماجرای کاریکاتور پیامبر اسلاماولین قربانی این ماجرا، دانمارک است (در رده ۱۹) که صدرنشینی خود را به علت تهدیدات جدی که علیه صاحبان اثر کاریکاتورهای پیامبر اسلام در پائیز ۲۰۰۵ به عمل آمد، از دست داد. برای اولین بار در طی سالهای اخیر، در این کشور بسیار مراعات کننده ی آزادی های بنیادین، روزنامه نگاران در اثر تهدیدات مرتبط با انجام وظیفه شان تحت حفاظت پولیس قرار گرفتند. سپس یمن (در رده ۱۴۹) با از دست دادن ۱۳ امتیاز به علت دستگیری تعدادی از روزنامه نگاران و توقیف رسانه هایی که کاریکاتور های دانمارکی را منتشر کرده بودند. در عوض، به جز یمن و عربستان سعودی (در رده ی ۱۶۱) بقیه کشورهای پیشتاز عربی، صعود قابل

توجه ای در جدول رده بندی داشته اند. کویت (در رده ۷۳) جایگاه رهبری دنیای عرب را درست پیش از امارات متحده عربی (در رده ۷۷) و قطر (در رده ۸۰) حفظ کرده است. جنگ ویرانگر آزادی مطبوعات لبنان از رده ی ۵۶ به ۱۰۷ تنزل کرده است. مطبوعات لبنان در سال ۲۰۰۵ قربانی بمب گذاری و در سال ۲۰۰۶ حمله ی اسرائیل، از وخامت سیاست منطقه ای همچنان رنج می برند. مطبوعات لبنان که از جمله آزادترین و مجرب ترین مطبوعات دنیای عرب هستند، به جدیت نیاز به جوی آرام و تضمین امنیت دارند. ناتوانی دولت خودمختار فلسطین (در رده ۱۳۴) در برقراری ثبات در سرزمین های تحت نظارت خود و رفتار اسرائیل در خارج از مرزهای خود به شکل جدی آزادی مطبوعات در خاورمیانه را به خطر انداخته است. وضعیت در سریلانکا نیز کمابیش بدین منوال است. در سال ۲۰۰۲ این کشور در زمان صلح در رده ی ۵۱ قرار داشت، امسال که جنگ میان شورشیان تامول و نیروهای دولتی آغاز شده است به رده ۱۴۱ رفته است. ده ها روزنامه نگار تامول در بعد مورد اتهام قرار گرفتند از هر دو سوی درگیری به هواداری از طرف مقابل، قربانی خشونت شده اند. وضعیت آزادی مطبوعات در نپال نسبت به درگیری نظامی که در سالهای اخیر کشور را می لرزاند، به شکل مطلوبی تغییر کرده است. "انقلاب دمکراتیک" در آوریل گذشته آزادی های بنیادین را در کشور گسترش داده است. اینگونه باید شاهد صعود نپال در رده بندی سالهای آینده گزارشگران بدون مرز باشیم.

تغییرات حکومتی نجات بخش برخی تغییرات در راس حکومت گاهی برای آزادی مطبوعات نجات بخش هستند. هائیتی در پی برکناری جان برنارد آریستید در سال ۲۰۰۴ در طی دو سال از رده ی ۱۲۵ به رده ی ۸۷ رسیده است. اگر چه هنوز تعدادی از پرونده ای قتل روزنامه نگاران بدون مجازات مانده اند، اما از شدت خشونت علیه مطبوعات کاسته شده است. توگو (در رده ۶۶) در پی مرگ گانسینبه ایادما در فوریه ۲۰۰۵ و به قدرت رسیدن پسرش، و پیشبرد طرح آشتی ملی با مخالفان، تحت حمایت جامعه بین المللی، ۲۹ رده صعود کرده است. و بالاخره در موریتانی کودتای اوت ۲۰۰۵ به سانسور حاکم بر مطبوعات پایان داد. موریتانی از رده ی ۱۳۸ به رده ۷۷ صعود کرده است و یکی از مهمترین موارد صعود در این رده بندی است.

به جز در تونس، بهبود شرایط در افریقای شمالی شرایط در الجزایر و مراکش بهبود یافته است. در این دو کشور قدرت های حاکم نسبتاً تحمل بیشتری در برابر مطبوعات از خود نشان می دهند. از سوی دیگر در سال جاری برای اولین بار گزارشگران بدون مرز توانست به لیبی سفر و با مقامات رسمی دیدار کند. کنار نهادن خطوط قرمز تحمیل شده بر مطبوعات توسط دربارشاه مراکش و باز شدن فضا برای رادیو و تلویزیون، اجازه داد که مراکش (در رده ۹۷) نسبت به سال گذشته بیست و سه رده صعود کند. با این حال دو هفته نامه مستقل تل کل و لو ژورنال در سال جاری در پی محکوم شدنشان به اتهام اهانت به پرداخت جریمه های سنگین محکوم شدند. همچنین الجزایر (در رده ۱۲۶) و لیبی (در رده ۱۵۲) در حال پیشرفت هستند و به ترتیب سه و ده رده صعود کرده اند. اگر چه در پی پروژه عفو عمومی عبدالعزیز بو تفلیق در سال ۲۰۰۶ روزنامه نگاران الجزایری کمتر مورد حمله قرار گرفته اند. اما هیچ طرح اصلاحی مشخصی برای بهبود وضعیت آزادی مطبوعات پیشنهاد نشده است. در لیبی مقامات قول داده اند دسترسی بهتر به اطلاعات و به ویژه به اینترنت و شبکه ماهواره ای کشورهای عرب و خارجی را فراهم آورند. با این همه دولت معمر قذافی همچنان صداهای معترض را سرکوب می کند.

در تونس (در رده ۱۴۸) (توقیف روزنامه ها، اخراج های و قطع دستمزد از دل مشغولی های روزمره روزنامه نگاران است. برگزاری نشست جهانی برای آزادی گردش اطلاعاتی در نوامبر سال گذشته، مضحکه ای واقعی بود. تعداد بسیاری از روزنامه نگاران حاضر در این نشست به شکل تنگاتنگ و علنی از سوی ماموران اطلاعاتی کنترل می شدند. یک روز پیش از آغاز نشست روزنامه نگار لیبراسیون مورد ضرب و شتم واقع شد و گروهی از تلویزیون بلژیک و فرانسه مورد آزار و تهدید قرار گرفتند.

در ایران، سوریه و عربستان سعودی سرکوب ادامه دارد این کشورها سالهاست که در انتهای جدول رده بندی قرار دارند. در عربستان سعودی (در رده ۱۶۱)، سوریه (در رده ۱۵۳) و ایران (در رده ۱۶۲) در حالی که مطبوعات مستقل وجود ندارد، رسانه های رسمی فقط ابزار تبلیغ حکومتی هستند. قدرت مردان حاکم، کنترل کامل گردش اطلاعات را در دست دارند و خطوط قرمز متعددی را که نباید از آنها گذشت، ترسیم می کنند. خودسانسوری بهترین وسیله برای حفظ خود از سوی دست اندرکاران رسانه هاست. از سوی دیگر خبرنگاران خارجی به ندرت موفق به دریافت ویزا می شوند.

تازه آمدگان در جمع کشورهای رعایت کننده ی آزادی بیان دو کشور برای اولین بار در میان بیست کشور صدرنشین جدول قرار گرفته اند. بولیوی (در رده ۱۶) اولین کشور نیمکره جنوبی در این جایگاه است. روزنامه نگاران بولیویایی در سال گذشته از آزادی قابل مقایسه ای با همکارانشان در اتریش و کانادا بهره بردند. با این حال دوقطبی شدن رو به رشد فضا در میان رسانه های دولتی و خصوصی، موافقان و مخالفان رئیس جمهور ایو مورالس، می تواند شرایط را پیچیده کند.

بوسنی هرزوگوین (در رده ۱۹) صعود بطئی خود را که در بعد از پایان جنگ یوگسلاوی سابق آغاز کرده است، ادامه می دهد. این کشور امروز وضعیت بهتری نسبت به همسایگانش چون یونان (در رده ۳۲) و ایتالیا (در رده ۴۰) که عضو اتحادیه اروپا هستند، دارد. کشور غنا (در رده ۳۴) نیز در جایگاه مناسبی قرار دارد. در میان کشورهای آفریقایی چهارمین رده را دارد، پس از سه کشور راس نشین قاره بنین (در رده ۲۳)، نامیبیا (در رده ۲۶) و جزیره موریس (در رده ۳۲). (رده خود را حفظ کرده است. مطبوعات غنا در شرایط اقتصادی دشواری به سر می برند اما مشکل تهدید های حکومتی را برای خود حل کرده است. در آخر پاناما (در رده ۳۹) از محیط سیاسی آرام و جدی بهره می برد که رشد فضای مطبوعات آزاد و فعال آنرا فراهم کرده است. این کشور در سال گذشته سی رده صعود کرده است.

مشاهیر و نوابغ جهان درباره آزادی

لئوبوسکالیا: زندگی سفر نیست. زندگی هدف نیست، زندگی یک روند متحول است که شما قدم به قدم آن را طی می کنید. و اگر بتوانید این قدم ها و لحظات را شادی آفرین کنید به معنای واقعی، زندگی کرده اید. زندگی بالاترین موهبتی است که به شما ارزانی شده است. از این فرصت قبل از آن که خیلی دیر شود، استفاده کنید.

- ___ آزادی تلاش خردمندانه آدمی در جستجوی علت حادثه هاست. (هربرت مارکوزه)
- ___ آزادی محدود کردن قدرت دستگاه هاست نه اضافه کردن آن (ویلین)
- ___ آزادی عبارت است از امکان انسانی برای هر نوع ترقی و تکامل (شفق)
- ___ آزادی حقیقی این نیست که قانون بردار نباشد بلکه فقط مطیع قوانین درونی خویش بودن است. (تن)
- ___ آزادی عبارت است از اینکه شخص مجبور نباشد بر خلاف
- ___ آزادی برای بسیاری از مردم سرمایه دکان است
- ___ آزادی این نیست که هرکس هرچه دلش خواست بکند. بلکه آزادی حقیقی قدرتی است که شخص را مجبور به انجام وظایف خود بکند. (مکدونالد)
- ___ آزادی بزرگترین عطیه و موهبتی است که به انسان عطا شده و در قبال آن تمام نعمات و عطایای دیگر پوچ و ناقابل و بی مصرف است (اپیکتوس)
- ___ آزادی عبارت است از اینکه يك فرد یا جامعه در پیرویی و گفتگو نوشتن حق و بکار بستن بحق اختیار کامل داشته باشد (شفق)
- ___ آزادی تنها ارزش جاودانه تاریخ است (البر کامو)
- ___ آزادی چیزی است شبیه سلامتی. این هر دو را تا از دست نداده ایم قدرشان را نمیشناسیم (والتور)
- ___ آزادی هیچ وقت انتظار ما را ندارد. ما باید در طلبش از دل و جان دریغ نکنیم چه در هیچ جایی از زوایای تاریخ سراغ نداریم آزادی و دیموکراسی سهل و ساده تحصیل شده باشد (امرسون)
- ___ آزادی اندیشه و قلم و زبان و مجامع و شغل و غیره موجب آبادی و عمران ممالک است (دهخدا)
- ___ آزادی دریایی متلاطم و طوفانی است. مردان ترسو آرامش استبداد را بر این طوفان ترجیح میدهند (جفرسن)
- ___ اگر در روح کسی حس استقلال نباشد آزاد نمیتواند باشد (حلمی ضیاء)
- ___ انسان در همان لحظه که تصمیم بگیرد آزاد باشد آزاد است (ولتر)
- ___ با دادن آزادی به بردگان - آزادی مردم آزاد راتامین میکنیم (لینکلن)
- ___ بزرگترین افتخار قومیکه آزاد به دنیا آمده اند این است که این آزادی را به کودکان خود انتقال دهند. (هاوارد)
- ___ بشریکه حق اظهار عقیده و بیان فکر خود را نداشته باشد موجودی زنده محسوب نمیشود (مونتسکیو)
- ___ بمن آزادی بدهید یا مرگ (پل هانری)
- ___ تمام مردم آزادی را دوست دارند ولی مهارت عجیبی در معدوم کردن آن بکار میبرند (ولتر)
- ___ طبیعت حتی به حیوانات زبان بسته نیز آزادی بخشیده است (تاس توس)
- ___ عشق در ترس و بیم بوجود می آید و در آزادی شکفته میگردد (ژاراد بوار)
- ___ فکر آزادی همسال و معاصر ظلم و تعدی است نهضت آزادی خواهی همیشه در اثر مظالم استبداد و شکنجه و آزار ستمگران بوجود آمده است (ویلیام داگلاس)
- ___ کسیکه برای حفظ جان خود از آزادی صرف نظر کند استحقاق آزادی و سلامتی را ندارد (فرانکلین)
- ___ معنی حقیقی آزادی مسئولیت است. به همین خاطر است که اغلب از آن میترسند (شاو)
- ___ مقدسترین چیزها برای انسان سلامت روح - هوش - عشق و آزادی مطلق است (چخوف)
- ___ ملت از راه آزادی به تعلیم و تربیت دست می یابند برعکس (شاو)
- ___ هرکس باید سعی کند در حیات خود خشتی محکم بر اساس کاخ آزادی بگذارد (اسپرت سیسید)
- ___ یکی از مختصات آزادی این است که آن را کاملاً از نظر فردی نمیتوان تصور و ادراک کرد. آزادی هر فرد بستگی خیلی نزدیکی به آزادی دیگران دارد (پول لانژرون)

رویکردها: وزارت خارجه آمریکا، خانه ملت، قانون و دولت، نقش ديموکراسي در دولت هاي مردمی و اصول و مبانی ديموکراسی

پایان